



سلسله پژوهش‌های

قرآن و تحول علوم انسانی

(دفتر اول)

پاره‌ای از

اصول راهبردی قرآنی در فرایند تحول علوم انسانی

تکارش: حجة الاسلام دکتر فتح‌اله نجارزادگان
استاد علوم قرآن پردیس فارابی دانشگاه تهران
مرکز پژوهش‌های قرآنی پردیس فارابی

فهرست مطالب

فصلاول: کلیات.....	۴
مقدمه.....	۴
طرح حواره «قرآن و تحول علوم انسانی».....	۵
تحلیل مفاهیم.....	۱۱
ضرورت.....	۱۲
هدف.....	۱۴
فصل دوم: مبانی قرآن شناسی علوم انسانی.....	۱۶
هدایتگر.....	۱۶
قولفصلومیزانحق (معیار اندیشه ها).....	۱۷
جدا کننده.....	۱۹
جاودانه و جهانشمول.....	۲۰
همانندناپذیر (معجزه).....	۲۱
تحریف ناپذیر (مصون از تحریف).....	۲۲
توحید، اصل بنیادین در نظام تعالیم قرآن.....	۲۳
نگاهیها آموزه های توحید در آینه عقول و فطرت.....	۲۵
فصل سوم: راهبردها یقرآنی در فرایند تحول علوم انسانی ...	۲۹
درآمد: شناخت و باور به توحید، اساس راهبردها در فرایند تحول.....	۲۹
یک: توحید، نقطه آغاز و فرجام در فرایند علم بشریت تا حکمت قرآنی.....	۳۰
دو: دانایی انسان، آیت و حیدر بوبی.....	۳۲
سه: حضور مالک مدبر (رب) هستی در همه عرصه ها یا فرینش.....	۳۳
چهار: ادارهنظام آفرینش با سنت ها و اسباب.....	۳۴
پنج: اساس مسئولیت های انسان در برابر پروردگار.....	۳۵
شش: انسان در معرض تهدید با کیفرهای زود هنگام.....	۳۶

هفت: توکل، ضرورت اجتنابناپذیر باور به توحید.....	۳۷
هشت: تقدیر در روزی ها و تقصیر از انسان ها.....	۳۸
نه: آفرینش انسان در نیکوترین قوام (اعتدال و سلامت طبیعی).....	۳۹
ده: سرشت و حیدری، اساس هویت انسان.....	۴۱
یازده: هدفمندیدر خلقت انسان همسو با نظام آفرینش.....	۴۳
دوازده: انسانمیزانومقیاس.....	۴۴
سیزده: انسانوار ادھبرایانتخاب.....	۴۵
چهارده: عالم هستی در تسخیر آدمی.....	۴۷
پانزده: انعطاف پذیر یانسان تا تغییر هویت.....	۴۸
شانزده: حیات دنیا تنها برای آزمون و تجهیز.....	۴۹
هفده: سنتا عطا و امداد به دنیا طلبان و آخرتجویان.....	۵۰
هجده: شیطان، دشمن تحقیق در فرایند کمال.....	۵۱
نوزده: تقوا، نیروی بازدارنده در برابر آسیب ها.....	۵۳
بیست: عالم آخرت، عالم بقا، تعیین سر نوشت، حیات تحقیق و ابیدی.....	۵۶
بیستویک: بروز کامیابی حقیقی، هم جهانیهو ابیدی در عالم آخرت.....	۶۱
فهرست نتایج کار بردیاز راهبردها یقرآندر تحول علوم انسانی.....	۶۴
فهرست منابع.....	۷۲

فصل اول: کلیات

مقدمه

هر کس از قرآن دوستان و قرآن پژوهان که ضرورت حضور قرآن را در فرآیند تحول در علوم انسانی مد نظر قرار داده یا برنامه و ایده‌ای در این باره ارائه کرده‌اند به دلیل نگاهشان به قرآن به عنوان کتاب آسمانی، انسان‌ساز، سراسر حق، هدایت‌گر، نجات‌بخش و ... بوده است. راهکارهایی که اندیشوران برای این حضور ارائه کرده‌اند گوناگون است؛ برخی بر پایه مطالعات تطبیقی، برخی دیگر بر مبنای «نظریه همه علوم در قرآن» و ... به این امر پرداخته‌اند. راقم این سطور نیز به لطف خداوند در حد بضاعت ناچیز «طرح واره ای» را بدین شرح فراهم آورد و با شرح بخشی از مطالب آن کوشیده دفتر اول «قرآن و تحول علوم انسانی» را پدید آورد به این امید که اندکی از رسالت‌ها در این باره را به انجام رساند.

طرح واره «قرآن و تحول علوم انسانی»

۱. کلیات

- مقدمه
- تحلیل مفاهیم
- ضرورت
- اهداف
- درنگی در ریشه یابی نابسامانی‌ها در علوم انسانی (تحلیل عوامل جدا انگاری علم از آموزه‌های دینی) برای دریافت سهم قرآن در رفع نابسامانی‌ها در این زمینه
- تحلیل و ارزیابی رویکردها به حضور قرآن در علوم انسانی
 - ۱- حضور حداکثری ← مبتنی بر نظریه همه علوم در قرآن ← بررسی و تحلیل ادله نظریه
 - امکان استحصال (برای همگان یا افرادی خاص)
 - معیارها برای کشف صحت و سقم نظریه
 - ۲- حضور هدایت‌گرانه ← اکتفا به خطوط راهبردی با توجه به هدف قرآن ← تحلیل ادله نظریه
 - ۳- عدم حضور ← بررسی و تحلیل ادله نظریه
- تخمین حد اصلاح نابسامانی‌ها در علوم انسانی با حضور قرآن

- تبیین ضرورت انس و زندگی با قرآن ← مبتنی بر درک نیازها ← از جمله براساس انسان‌شناسی واقع‌بینانه
- تبیین پشتوانه اجرای آموزه‌های قرآن در حیات آدمی به طور عام و علوم اسلامی به طور خاص ← مبتنی در «انذار و تبشیر» و نهادینه‌سازی مقوله «تقوا»

۲. مبانی قرآن‌شناسی در تحول علوم انسانی

- هدایت‌گر
- قول فصل و میزان حق
- جداکننده
- جاودانه و جهان شمول
- همانندناپذیر
- تحریف‌ناپذیر
- توحید، اصل بنیادین در نظام تعالیم قرآن

۳. راهکارهای اجرایی

- ارائه الگوی روش مند برای فهم تعالیم قرآن
- تدبیر برای ساده‌سازی معارف وحی
- تعلیم و تربیت دانشجو براساس تفکر انتقادی مبتنی بر آموزه‌های قرآن

برای مدخل ورود مجتهدانه به علوم انسانی

- استخوان‌بندی ذهن و اندیشه دانشجویان علوم انسانی در مقطع کارشناسی با

تعالیم قرآن و سنت با دسته‌بندی رشته‌های علوم انسانی به سه گروه ذیل:

گروه نخست: امکان برنامه ریزی بیش‌ترین واحدهای درسی

براساس آموزه‌های قرآن (و سنت) مانند:

رشته‌های: حقوق، علوم تربیتی، روان‌شناسی، و ...

در این گروه ورود دانشجویان به سایر نظریه‌های شرقی و

غربی متناسب با رشته خود تنها در مقاطع تحصیلات تکمیلی است.

گروه دوم: امکان برنامه‌ریزی بخشی از واحدهای درسی

براساس آموزه‌های قرآن (و سنت) مانند:

جامعه‌شناس، تاریخ و ...

در این گروه می‌توان بیشترین حجم از نظریه‌ها را برای مقاطع

تحصیلات تکمیلی طراحی کرد

گروه سوم: عدم امکان به دلیل ماهیت رشته مانند: فلسفه غرب،

مطالعات جهان

- برای ورود آموزه‌های قرآن و سنت به محتوای درسی گروه سوم باید به

طور مجزا تدبیری اندیشید از جمله می‌توان پیشنهاد کرد این رشته‌ها به

صورت پیوسته تا مقطع ارشد یا دکتری طراحی شوند و شاکله ذهن

دانشجو در مقطع کارشناسی با واحدهایی از آموزه‌های قرآنی شکل گیرد.

آن چه پیش روی شماست، تنها شرح و بسط رویکرد «حضور

هدایت‌گرانه ~~اکتفا~~ به خطوط راهبردی با توجه به هدف قرآن» همراه با مبانی قرآن‌شناسی در تحول علوم انسانی است که بخشی از این طرح محسوب می‌شود. انتخاب این بخش به دلیل فرصت اندک و دغدغه نویسنده برای رسیدن به نتایج کاربردی از قرآن در علوم انسانی است که دست‌کم می‌توان هر کدام از آنها را - به سهم خود - در تنظیم و تدوین سرفصل‌ها و منابع درسی علوم انسانی به کار گرفت.^۱

شرح مبانی قرآن‌شناسی تحول در علوم انسانی نیز به عنوان زیر ساخت مباحث، مطرح شده‌اند به‌گونه‌ای که اگر این مبانی مورد انکار یا تردید قرار گیرد، سایر نتایج اثر بخش نخواهد بود. شرح و بسط سایر اجزای طرح به فرصت و دفترهای دیگر موکول شده‌اند.

در این جا چند نکته ضروری لازم به ذکر است.

۱. طبقه‌بندی علوم انسانی و ارزیابی نظریه‌ها با قرآن: به نظر ما همان‌گونه که در طرح مشاهده می‌شود باید علوم انسانی را طبقه بندی کرد و نسبت نیاز هر کدام را به آموزه‌های وحیانی شناخت. ما نباید در تمام رشته‌های علوم انسانی در پی تحصیل یک نظام از قرآن باشیم؛ باید واقعیت‌ها را دید، تجربه‌های بشری در این حوزه را نمی‌توان نادیده یا کم رنگ گرفت؛ آن چه رسالت قرآنی ما - حداقل در گام نخست - است عبارت از: ارزیابی نظریه‌ها و آموزه‌های علوم انسانی با معیار قرآن برای تایید، تصحیح، تکمیل و ابطال آنها؛ چون قرآن، حق و قول فصل است و در هر حوزه‌ای که اظهار نظر کرده، معیار کشف حقیقت از باطل خواهد بود. این انتظار واقع‌بینانه و اجرای آن - با فرصتی که در اختیار ماست - امکان‌پذیر است؛ هر چند نباید به این حداقل اکتفا کرد.

۱. به نظر ما این امری است که هم اکنون به شدت به آن نیاز داریم.

۲. تدبیر برای حضور توحید در علوم انسانی: باید به این حقیقت واقف بود که اصل الاصول همه معارف قرآنی «توحید» است، این مقوله در تمام سازمان وحی جریان دارد و به آن مبنا و معنا می‌دهد. پس اساس مسئولیت‌های ما در فرایند تحول، ارائه راه کار برای حضور توحید - و به طور خاص توحید ربوبی، الوهی و عبادی - در علوم انسانی است. به نظر ما اگر بناست قرآن به دور از شعارها، در علوم انسانی نقش ایفا کند باید ابتدا خود ما حقیقت توحید را باور کنیم؛ چون آن چه تحول آفرین است تغییر یا اصلاح و یا تعمیق در باورهاست. پس باید دید چگونه می‌توان اصل «توحید» را در علوم انسانی به کار گرفت و در پی آن هر چه از تصحیح و تکمیل اندیشه‌ها، تعمیق باورها و اهرم‌های تحریکی (برای کار بست آنها) نیاز است در قالب‌های گوناگون فراهم آوریم.

۳. تبیین عقلانی از ضرورت نیاز به وحی: باید برای حکمت نیاز به آموزه‌های وحیانی در علوم انسانی، تبیین عقلانی داشت؛ تا هم برای همگان قابل قبول باشد و هم حدود و ثغور حضور تعالیم وحی در این عرصه مشخص گردد. برای این تبیین نیاز به حضور جمعی از قرآن‌پژوهان و صاحبان‌نظران داریم تا به طور دقیق این نیاز را بر پایه داده‌های عقل نظری و عملی تبیین کنند. به نظر می‌رسد کوتاه‌ترین و روشن‌ترین دلیل برای این نیاز توجه به این حقیقت است: ارباب علوم انسانی نمی‌توانند از سرنوشت انسان‌ها غافل بمانند. اگر رسالت علوم انسانی، تنظیم حیات انسان برای نیل به کامیابی است، باید دقیقاً «کامیابی» را با توجه به هدف از خلقت انسان و ظرفیت‌ها و ظرافت‌های او شناخت. آن چه در این مختصر در این باره می‌توان گفت: توجه به حکم عقل آگاه و آزاد از نفس است که پیش از هر چیز «نگران سرنوشت انسان» می‌باشد به این که مبدا به کیفر خدا از زجر و رنج و رسوایی دچار شود.

چون قطعاً عقل آزادِ آگاه (که از آن به «لُبّ» تعبیر می‌شود)، توحید را می‌شناسد و به صفات خدا از جمله صفت حکیمِ قهار پی می‌برد و می‌فهمد: خداوند حکیم، انسان را رها نکرده، برای رساندن او به هدف، تکالیفی را در نظر گرفته است و چون از این تکالیف سرباز زند او را مؤاخذه می‌کند، مؤاخذه‌ای که همراه با رسوایی است و هیچ مانعی بر سر راه آن نخواهد بود و وحی نیز درباره آن هشدارهای جدی دارد؛ این نگرانی از عقل، ضرورت نیاز به وحی را در نزد او آشکار می‌کند. تا از وحی برای جبران کاستی‌ها و خطاها (در تعیین مصداق، شناخت جزئیات، تعیین اولویت‌ها، اهرم‌های اجرا و ...) مدد گیرد و انسان را از این مؤاخذه نجات دهد و به سلامت به مقصد برساند. بنابراین، اولویت نیاز به وحی در علوم انسانی در کسب امنیتی است که هیچ عقل فرزانه‌ای از آن فارغ نیست و اگر به آن پاسخ ندهد، ظلم به خویش محسوب می‌شود.

البته همان‌گونه که باید نیاز به وحی، در عرصه علوم انسانی با ادراک عقل دریافت شود، باید جایگاه عقل در فرایند تحول نیز از نگاه وحی دیده شود. هر چند وحی، عقل را حجت خدا می‌داند اما مهم ملاک‌هایی است که باید کشف شود تا داده‌های عقل تجربی و تجربیدی ارزیابی گردد و مشخص شود کدام یک در دایره حجت خدا و کدام یک نیاز به اصلاح، تکمیل و یا ابطال دارد.

در اینجا دو پیشنهاد را می‌توان مد نظر قرار داد:

الف: جمعی از قرآن پژوهان و دانشمندان علوم انسانی، اصول راهبردی قرآن را به عنوان قانون اساسی تدوین کنند تا به عنوان قانون پایدار همیشگی برای هر نوع تدوین، اصلاح و تغییر سرفصل‌های علوم انسانی به کار آید.

ب: به نظر می‌رسد باید جمعی از فرزندگان، کتابی در موضوع «قرآن و

تحول علوم انسانی» تدوین کنند تا در مقاطع تحصیلات تکمیلی به عنوان منبع درسی - یا دست کم کمک درسی - در رشته‌های مرتبط با علوم قرآنی استفاده و ذهن دانشجویان بیش از پیش با آموزه‌های وحی و چگونگی ورود آنها به علوم انسانی آشنا شود و با نگارش پایان نامه و مقاله به توسعه و تعمیق این موضوع بپردازد.

البته این مهم مبتنی بر درک واقع‌بینانه از قرآن و ضرورت انس و زندگی با این کتاب امکان‌پذیر خواهد بود.

به هر روی، امید است این اثر گامی برای رسالت حضور قرآن در متن زندگی از رهگذر تحول علوم انسانی براساس آموزه‌های وحی باشد.^۱

تحلیل مفاهیم

راهبردهای قرآنی: راهبردهای قرآنی در این خط مشی‌ها یا خطوط اصلی از محک‌های کتاب خداست که در حوزه علوم انسانی به کار می‌آیند و به سهم خود می‌توانند نقش کلیدی در تصحیح و یا تحول نسبت به بینش‌ها، نگرش‌ها و اهداف علوم انسانی ایفا کنند

علوم انسانی: علومی که موضوع آنها بنحوی مربوط به انسان است و مانند ریاضیات قطعیت ندارد.^۲ در این نوشته به دانش‌هایی گفته می‌شود که دستاورد اندیشه‌ها و تجربیات بشر درباره انسان است و به دو بخش عمده می‌توان تقسیم کرد، بخشی که مربوط به روحیات، عواطف و گرایش‌های

۱. لازم است اشاره کنم: بخش عمده محتوای این کتاب باز نویسی از کتاب «رهیافتی به تربیت علمی» از نگارنده است که توسط نشر معارف در سال ۱۳۹۲ به چاپ رسید.

۲. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۲، واژه «علوم».

افراد انسانی است و بخشی که به مطالعه درباره مناسبات انسان‌ها با یکدیگر در حوزه کار و کسب، حقوق، سیاست، اجتماع و... می‌پردازد.

ضرورت

برای کشف ضرورت شناخت و به کارگیری راهبردهای قرآن در حوزه علوم انسان، باید از یک سو، جایگاه قرآن را به عنوان منبع وحیانی شناخت و از سوی دیگر، نیاز قطعی انسان را به علوم وحیانی در نظر گرفت؛ شرح فشرده این دو جهت بدین قرار است

الف: شناخت جایگاه قرآن در حوزه علوم انسان - دست کم - در گرو توجه این حقیقت است: قرآن، کتابی برای انسان و انسان ساز است، از وی در یک نظام معنایی به هم پیوسته و جامع تعریفی خاص ارائه می‌دهد قرآن، جایگاه آدمی را در نظام آفرینش می‌شناسد، هدف از خلقت او را ترسیم می‌کند و بر این باور می‌ایستد که «نجات آدمی در گرو تسلیم خردمندانه او به آموزه‌های وحیانی است» و اموری دیگر که در این مجال نمی‌گنجد. بنابراین هیچ دانش‌پژوهی در حوزه علوم انسانی نمی‌تواند از آموزه‌های این کتاب در رشته تخصصی خود غافل بماند جز آن که از تعالیم این کتاب، غافل و یا به شبهه‌ای دچار باشد که باید پاسخ گیرد.

ب: کشف ضرورت - حضور راهبردهای قرآن در علوم انسان - بر پایه نیاز قطعی انسان به علوم وحیانی نیز شرح گسترده‌ای می‌طلبد که باید در جای خود بحث شود. صورت فشرده آن بدین قرار است:

آدمی باید به این معرفت و باور برسد که ناگزیر است همواره از منبع وحی بهره گیرد و بدیلی هم برای آن نخواهد یافت. این حقیقت هنگامی خود را به خوبی نمایان می‌کند که بدانیم علوم انسانی بسی بیش از علوم تجربی، رنگ

عالمان را با خود دارد؛ نظریه‌ها و داوری‌های دانشمندان علوم انسانی از چگونگی جهان بینی و ارزش‌های آنان خبر می‌دهد؛ پس ناگزیر باید شخصیت علمی، اخلاقی آنان با حقایق وحی نیز شکل گیرد. این معرفت و باور به دو صورت پدید می‌آید. برای گروهی - اندک - با دلیل عقل که چون به آن رجوع کنند، عقل - به عنوان منبع معرفتی درونی - به نقصان، نسیان و خطای خود پی می‌برد و برای تکمیل و تصحیح خود، انسان را به منبع معرفتی برونی به نام وحی ارجاع می‌دهد؛ وحی با سیمت‌های گوناگون «تعلیمی»، «تذکاری»، «تصحیحی»، «ارشادی»، «تحریکی» و... دستاوردهایی را برای یافته‌های عقلی (با علم حصولی) و قلبی (با علم شهودی) ارائه می‌دهد. بدینسان، هرگز انسان خردمند خود را از این دستاوردها بی‌نیاز نمی‌بیند. و گروهی دیگر که به این رشد عقلی نرسیده‌اند تا عقل آنان به نقصان خود پی برد و ضرورت نیاز به وحی را بر پایه نیاز عقلی با تمام وجود حس کنند. گویی قرآن در آیات خود به ایندو گروه اشاره کرده است؛ از جمله این آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق/۳۷) «همانا در این حقایق برای کسی که دلی اندیشمند دارد یا کسی که به سخن حق گوش فرا می‌دهد و در این فضا حضور دارد تذکر و عبرتی است» در کتاب کافی از امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام چنین نقل شده است «یا هشام، ان الله يقول في كتابه: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»؛ «یعنی عقل»^۱

امام در این حدیث، قلب را به عقل معنا کرده اند

البته گروه سومی هم هستند که از این طریق نیز به این ضرورت

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲.

نمی‌رسند چون بنا به تعبیر امام علی علیه السلام عقل خود را به اسارت گرفته‌اند،^۱ عقل اسیر نه به نقصان خود پی می‌برد تا آن را کامل کند و نه به خطاهای خود واقف است تا آنها را تصحیح کند و... شاید تعبیر آخر آیه که فرمود «و هو شهید» به همین مسأله اشاره دارد که آدمی باید با تمام وجود در پای حکم عقل و یا وحی حضور یابد وگرنه با غفلت از وحی و اسارت عقل از آموزه‌های وحیانی احساس بی‌نیازی می‌کند. حداقل نشانه‌ها برای چنین انسانی این است که برای خود مبدأ و مقصدی - که شایسته جایگاه انسان - به عنوان موجود ابدی است نمی‌شناسد در پی آن از راه و راهنما، موانع و چالش‌ها و... بی‌خبر است. وی تنها به محدوده حیات دنیا بسنده می‌کند.

هدف

هدف، تصحیح، تکمیل و یا تغییر و تحول اساسی در بینش‌ها و نگرش‌های دانشمندان و دانش پژوهان علوم انسانی با حقایق وحی است تا با بهره‌گیری از هر دو منبع عقل و وحی در جای خود بتوانند افراد و جامعه را به جایگاهی که برای آن آفریده شده و مطلوب عقل و وحی است، سوق دهند پس، اصلاح یا تحول در علوم انسانی بر پایه تعالیم وحی به معنای وداع با نظریه‌ها و آموزه‌های علوم انسانی نیست بلکه به معنای درخواست عقل برای حضور تعالیم وحی در این حوزه است.

در این جا باید به این نکته اشاره شود: دعوت عقل برای حضور آموزه‌های وحیانی برای تصحیح، تکمیل و یا تغییر بینش‌ها و گرایش‌های دریافتی خود، در دو سطح صورت می‌گیرد؛ سطح حد نصاب یا مطلوب و سطح حد کمال یا

۱. ر.ک: نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

ایده ال. در سطح حد نصاب، ناگزیر باید راهبردها یا خط مشی‌های وحیانی تحصیل و در علوم انسانی به کار روند و هرگز نمی‌توان از آنها چشم پوشید. حد کمال یا ایده آل به آموزه‌هایی از علوم وحیانی گفته می‌شود که نقش راهبردی در حوزه علوم انسانی ندارند بلکه به تعمیق و گسترش بینش‌ها و گرایش‌ها مدد می‌رسانند و مخاطبان خاص خود را دارد. به طور نمونه اگر از تعالیم وحی استفاده کنیم که «انسان خلیفه الله» است و در صدد برآیم این گزاره را در علوم انسانی به کار گیریم، این امر - به نظر ما - در سطح کمال برای علوم انسانی خواهد بود. در این پژوهش تنها به آموزه‌ها برای رسیدن به حد نصاب اکتفا خواهد شد.

نتیجه: اصلاح یا تحول در علوم انسانی بر پایه آموزه‌های وحیانی به معنای وداع با نظریه‌ها و آموزه‌های علوم انسانی نیست بلکه به معنای پاسخ در خواست عقل برای حضور تعالیم وحی در این حوزه است تا نظریه‌ها در این علوم را با معیار کتاب خدا و سنت معصومان - به عنوان شارحان وحی - ارزیابی کند و به نتایج آن در بعد ادراکی و تحریکی نایل شود. نتایج بعد ادراکی عبارتند از: الف: اگر نظریه موافق با قرآن بود بر آن تاکید کند و اطمینان بیش تر پدید آورد. ب: اگر پیرایه دارد اصلاح گردد. ج: در صورت نقصان آن را با تعالیم وحی کامل کند. د: اگر مخالف وحی بود ابطال گردد.

عقل، پس از کسب موافقت یا تکمیل و یا تصحیح ادراکات خود با تعالیم وحی، از اهرم‌های تحریکی وحی نیز - همانند اهرم خوف از کیفرها و شوق به پاداش‌ها - بهره می‌گیرد تا دانسته‌ها را جامه عمل پوشاند.

فصل دوم: مبانی قرآن‌شناسی علوم انسانی

هر چند قرآن به عنوان کتاب آسمانی - دست کم - برای هر مسلمانی شناخته شده است و نیاز به معرفی و توضیح ندارد اما برای بهره‌گیری درست از این کتاب، باید به شناخت بیش‌تر و ژرف‌تر آن نایل شد. کوتاه‌ترین و استوارترین شیوه برای «شناخت قرآن» تأمل و تدبیر در آیاتی است که قرآن در آنها به معرفی خود پرداخته است و نیز ژرف‌اندیشی در روایات پیامبر اکرم به عنوان معلم قرآن و اهل بیت عصمت به عنوان وارثان کتاب خداست. در این جا تنها به شرح کوتاه از اوصاف و عناوینی از قرآن می‌پردازیم^۱ که به نظر ما به طور مستقیم در فرایند حضور قرآن در حوزه علوم انسانی دخالت دارند.

۱- هدایتگر: قرآن کریم کتاب هدایت انسان است و او را در تمام ابعاد و استعدادهایش، هدایت و یاری می‌دهد. به همین دلیل برخی از رهنمون‌های قرآن برای پرورش عقل و فکر انسان سامان یافته و برخی دیگر به نورانیت و شفای دل و جان اختصاص دارد. قرآن درباره بخش نخست می‌فرماید: «رسول

۱. شرح عمده اوصاف و عناوین قرآن از تفسیر تسنیم آیة‌الله جوادی آملی جلد اول اخذ شده است.

خود را فرستادیم تا به شما شریعت و حکمت یاد دهد و به شما آن را که نمی‌دانید [و نمی‌توانید بدون یاری وحی فراگیرید] بیاموزد. در زمینه تفکر نیز می‌فرماید: «ما قرآن را به سوی تو فرستادیم ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ باشد که آنان بیندیشند». (نحل / ۴۴) در زمینه تعقل نیز فرموده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف/۲) همانا قرآن را به صورت کتاب عربی فرو فرستادیم، باشد که شما [با تعلیمات آن] به هوش بیایید و در معارف آن بیندیشید».

در بخش دوم درباره شفا‌ی دل و زدودن امراض آن و رسانیدن انسان به دارالسلام فرموده است: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ (اسراء / ۸۲) «ما آن چه از قرآن فرو می‌فرستیم، شفا‌ی دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است». همچنین می‌فرماید: «... خداوند بدین کتاب هر که را در پی خشنودی او باشد، به راه‌های سلامت هدایت می‌کند...». (مائده/ ۱۵ و ۱۶)

نتیجه: قرآن کتاب راهنمون (هدایت) است، عقل را با نقش‌های گوناگون «تعلیمی»، «تذکاری» و «ارشادی» به حقایق راهنمون می‌کند تا احیا شود و رشد یابد. برای شفا و نورانیت قلب نیز راهنمون‌هایی ارائه می‌دهد تا از یک سو دریافت‌های شهودی نصیب انسان گردد و از سوی دیگر آماده برای تسلیم‌پذیری در برابر حقایق شود.

۲- قول فصل و میزان حق (معیار اندیشه‌ها): قرآن کریم خود را نسبت به همه عقاید، اخلاق و احکام فقهی، قول فصل می‌نامد و می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٌ ﴿۱۴﴾ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾؛ (طارق / ۱۳ و ۱۴) «این قرآن به یقین گفتاری قاطع و جداکننده است، و هرگز [بیهوده و] شوخی نیست» این سخن،

فصل الخطاب و جدّ محض است. در آیه دیگر فرمود ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ...﴾؛ (شوری/۱۷) «خداوند، همان است که کتاب را به حق فرستاد». کلام افراد عادی بشر، حق محض و هدایت صرف و فصل الخطاب نیست. زیرا:

۱. افراد عادی بسیاری از امور را نمی‌دانند و جهل آنان با علم آمیخته است و به چیزی علم محض ندارند.

۲. غبار شهوت و غضب، چشم علم آنها را می‌پوشاند و در همه موارد، درست تشخیص نمی‌دهند و بر اثر حب و بغض درونی، اشتباه می‌کنند؛ در حدیث می‌خوانیم: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي و يُصِمُّ؛ دوستی چیزی موجب کوری و گنگی می‌شود»^۱.

۳. گاه کسی حق را می‌فهمد و شهوت و غضب نیز ندارد، ولی بر اثر سهل انگاری به مبالغه‌گویی و اغراق می‌گراید.

پس، هیچ‌گاه سخن بشر عادی نمی‌تواند حقّ صرف و قول فصل مطلق باشد، ولی قرآن کریم که کلام خداوند است، از سه عیب و نقص یاد شده، مصون است؛ چون خدای متعال به همه امور آگاه، و از شهوت و غضب پیراسته است و سهل انگاری و اغراق و مبالغه‌گویی یا طنز و شوخی در ساحت مقدس او نیست. از این جهت، سخن او حقّ صرف و قول فصلی است که هیچ باطلی در آن راه ندارد. قرآن می‌فرماید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ...﴾؛ (فصلت / ۴۲) «باطل [به هیچ روی] از رو به رو و پشت سر به آن راه پیدا نمی‌کند».

۱. حکیمی، الحیاء، ج ۱، ص ۱۶۱.

در روایات متواتر از معصومان نیز بر معیار بودن قرآن تاکید فراوان شده است،^۱ مانند این حدیث از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «قال رسول الله ﷺ: إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِّ حَقِيقَةٍ وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛ [و قرآن حقیقت و نور است] پس هر چه موافق با کتاب خداست [حق و صدق خواهد بود] اخذ کنید و هر چه مخالف کتاب خدا بود رها کنید.»^۲

نتیجه: قرآن قول فصل و میزان حق است، پس باید آموزه‌ها و نظریه‌های علوم انسانی را با آن سنجید تا اگر قرآن درباره آنها اظهار نظر کرده است، سره از ناسره، صحیح از باطل، کامل از ناقص و ... آنها تشخیص داده شود.

۳- جدا کننده: قرآن کریم خود را فرقان نامیده است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ...﴾؛ (فرقان / ۱) «پر خیر و برکت است آن کسی که قرآن را که جداکننده [حق از باطل] است، بر بنده خود فرو فرستاد». ماده «فرق» به معنای جدا کردن و تمیز دادن و فرقان مصدر یا اسم مصدر است. فرقان بودن قرآن دست کم در سه زمینه است یک: درباره کتاب‌های آسمانی گذشته که می‌تواند سره و ناسره آنها را تشخیص دهد و دو: برای انسان که هدایت و نشان دادن راه و جدا سازی آن از چاه است. سه: اثر خصوصی فرقان علمی و عملی است که فقط با انجام دستورالعمل‌های قرآن صورت می‌پذیرد. آدمی در این صورت در پرتو فرقان علمی هم از نظر عقل و استدلال نیروی تشخیص می‌یابد و هم از لحاظ

۱. ر.ک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۱ - ۱۴؛ عیاشی، تفسیر العیاشی ج ۱، ص ۸۲؛

حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۲۷، باب ۹، ص ۸۶ - ۱۰۹.

۲. کلینی، همان، ح ۱.

کشف شهود، دیده بصیرتش گشوده می‌شود. و در پرتو فرقان عملی نیز گرایش قلبی به حق و گریز از باطل پیدا می‌کند. انس با قرآن و نفوذ معارف آن در دل و جان سبب می‌شود که انسان، بطلان باطل و نیز زشتی و پلیدی گناه را ببیند و بوی بد گناهان، شامه روحش را آزرده سازد؛ همان گونه که انسان از بوی مردار آزرده می‌گردد. از این رو قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...﴾؛ (انفال / ۲۹) «ای مومنان اگر تقوای خدا پیشه کنید، خداوند برای شما فرقان حق و باطل قرار می‌دهد».

نتیجه: قرآن، فرقان و جدا کننده است در عرصه ادراکات عقلی، حق را از باطل جدا می‌کند. اگر ارباب علوم انسانی با قرآن انس پیدا کنند و معارف قرآن در دل و جان آنان بنشیند به معرفت شهودی و فرقان علمی قرآنی نیز دست می‌یابد و موجب می‌شود گرایش به حق و گریز از باطل در قلب آنان پدید آید.

۴- جاودانه و جهان شمول: قرآن مجید برای هدایت همگان در همه زمان‌ها تنزل یافته است و همه افراد بشر که در پهنه زمین و گستره زمان بسر می‌برند می‌توانند از رهنمودهای آن برخوردار شوند. چون می‌فرماید: ﴿... إِنَّ هُوَ إِلَهًا ذِكْرِي لِّلْعَالَمِينَ﴾؛ (انعام / ۹۰) «این قرآن جز تذکاری برای عالمیان نیست» و نیز در این آیه می‌فرماید: ﴿نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ﴾؛ «مذکر / ۳۶» «[این کتاب] بیم دهنده برای بشر است.» بر این اساس هیچ‌گاه گرد کهنگی و غبار فرسودگی بر آن نمی‌نشیند و همیشه تازه است. امام باقر علیه السلام با تشبیه معقول به محسوس، جاودانگی قرآن را به همواره بودن دو اختر فروزان آفتاب و مهتاب مانند ساخته، می‌فرماید: «يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ؛ قرآن مانند مهر و ماه، همیشه در جریان

است» تا زندگی انسان‌ها را تا پایان دنیا روشن کند. یکی از رسالت‌های این کتاب آن است که همواره نقص و نقض فراورده‌های بشری را به وی تفهیم کند و نیز انسان را از پندار استغنا نسبت به معبود خود بر حذر دارد (توضیح بیشتر در این باره خواهد آمد). آری به همین دلیل که این کتاب جهان شمول و جاودانه است محتوای آن از آموزه‌های متنوع و گستره آن از ملک تا ملکوت است و با قالب بندی‌های مختلف از برهان، تمثیل، جدال، گزینش صحنه‌های تاریخی، پرسش، تکرار و ... در عین ظرافت‌های گوناگون بیانی و تصویری، شکل گرفته است.

نتیجه: قرآن، کتاب جاودانه و جهان شمول است، و هیچ گاه گرد کهنگی بر آن نمی‌نشیند؛ قرآن همه انسان‌ها را در پهنه زمین و گستره زمان مورد خطاب قرار می‌دهد پس همواره نیاز علوم انسانی به این کتاب باقی است و ارباب علوم انسانی می‌توانند از تعالیم آن به سهم خود بهره‌برند.

۵- همانند ناپذیر (معجزه): تصدیق و باور به این کتاب به عنوان وحی آسمانی مبتنی بر اثبات اعجاز (همانند ناپذیری) قرآن در مقام حدوث و سلامت آن از دستخوش تغییر و تبدیل (تحریف ناپذیری) در مقام بقاست. این دو بحث مطالب فراوان گسترده‌ای دارد که باید به منابع مناسب آن رجوع کرد. در این جا در زمینه اعجاز قرآن شرح بسیار فشرده از دو وجه از وجوه اعجاز قرآن که در خود قرآن بر آن تصریح شده اکتفا می‌شود.

قرآن مجید، از میان وجوه اعجاز این کتاب به «هماهنگی و عدم اختلاف» و «امی بودن آورنده قرآن» تصریح کرده است. از نظر قرآن اگر مردم به تمام جوانب آیات از بینش‌ها، منش‌ها، باورها با قالب‌های گوناگون آنها در آیات مکی و مدنی، محکم و متشابه و ... مراجعه کرده و آیات را کنار یکدیگر نهند برای آنان آشکار خواهد شد که هیچ اختلافی از اختلاف تناقض

و تفاوت بین آیات قرآن نیست؛ بلکه آیات، شاهد و مصدق یکدیگرند. اگر قرآن از ناحیه غیر خدا - از جمله انسان - می‌بود به دلیل تکامل تدریجی، اثر پذیری، خطاپذیری، تفاوت در استعدادها و وجود محدودیت‌ها و ... از اختلاف تناقض و تفاوت مصون نمی‌ماند با آن که نزول تدریجی قرآن در شرایط و اوضاع گوناگون با زمینه‌ها و ویژگی‌های اختلاف برانگیز انسان تطابق دارد. در وجه «أمی بودن آورنده قرآن» بر ویژگی درس ناخوانده و خط نوشته بودن پیامبر خدا تاکید دارد که از مسلمات تاریخ و اعتراف همه دانشمندان است و بر آن صحنه می‌گذارند. عقل می‌گوید: محال است این کتاب که ژرف ترین معارف و والاترین دستورهای اخلاقی، حقوقی و عادلانه‌ترین مواعظ و حکمت همراه با نکات تاریخی و ... را در خود جای داده از فردی بی‌سواد در محیطی دور از تمدن و فرهنگ، به وجود آید. وی که پیش از بعثت جمله‌ای از این سخنان را بر زبان جاری نساخته و پس از بعثت نیز از سایر کلماتش متمایز گردیده است، پس به طور قطع این قرآن، کلام خداست.

۶- تحریف‌ناپذیر (مصون از تحریف): باور به سلامت قرآن از تحریف نیز برای استحکام باورها به حقانیت کتاب خدا و برافتادن شبهات و تردیدهاست. در واقع اگر سلامت قرآن از تحریف به اثبات نرسد هرگونه استدلال به آیات قرآن مورد تردید قرار می‌گیرد زیرا احتمال این که آیات مورد استدلال تحریف شده و مقصود خداوند تغییر یافته باشد وجود دارد. اعتبار روایات معصومان - به ویژه در مقام تعارض روایات با یکدیگر - نیز متکی به قرآن است و اگر در قرآن تحریفی رخ داده باشد اعتبار روایات نیز مخدوش خواهد شد. ضمن آن که طبق مفاد احادیث عرض که می‌گوید: قرآن معیار همه اندیشه‌ها - دست کم در حوزه الهیات و یا علوم انسانی - است در این صورت

اگر به پندار تحریف روی آوریم، قرآن به عنوان معیار از کارایی می‌افتد. ادله‌ی تحریف‌ناپذیری قرآن فراوان و استوارند و حداقل به چهار دسته دلیل از آیات قرآن، احادیث، شواهد تاریخی و دلیل عقلی تقسیم می‌شود که در منابع متعدد درباره آن بحث شده است.^۱

نتیجه: باید در فرایند حضور قرآن در علوم انسانی به حقانیت این کتاب به عنوان «کلام وحیانی» اذعان داشت تا اطمینان برای صحت آموزه‌ها و تسلیم در برابر حقایق آن صورت پذیرد؛ تصدیق و باور به این حقیقت در گرو اثبات اعجاز (همانندناپذیری) قرآن در مقام حدوث و سلامت آن از دستخوش تغییر و تبدیل (تحریف‌ناپذیری) در مقام بقاست. این دو امر با ادله متقن در جای خود به اثبات رسیده‌اند.

۷- توحید، اصل بنیادین در نظام تعالیم قرآن: از مبانی کلیدی قرآن شناسی در تحول علوم انسانی، شناخت جایگاه «توحید» در تعالیم وحی است؛ قرآن، سازمان به هم پیوسته است و باید تعالیم آن را با نگاهی نظام مند و منسجم - به جای گسیخته بینی و تجزیه نگری - دید تا بتوان به درستی از آن بهره برد؛ با این نگاه، اصل الاصول همه معارف وحی را در آموزه «توحید» می‌بینیم به گونه‌ای که همه معارف قرآن در عرصه جهان بینی و شناخت‌ها، عقاید و گرایش‌ها، تکالیف و منش‌ها جملگی در مدار «توحید» تبیین می‌شوند. بر همین روی می‌توان تمام آیات قرآن را به دو گروه عمده بر پایه توحید تقسیم کرد:

الف: آیات درباره اوصاف و اسمای خداوند

ب: آیات درباره شرح مناسبات حقتعالی با گستره و مراتب نظام آفرینش

علامه طباطبایی نیز در دیباجه تفسیر سوره هود چنین می‌نویسد:

۱. ر.ک: نجارزادگان، تحریف‌ناپذیری قرآن، ص ۴۰ - ۱۰.

«تمام آیات قرآن با همه گستردگی معارف و حقایقی که در آنهاست به یک حقیقت وابسته‌اند که بنیان همه آنهاست و در واقع تمام این معارف در حکم فروع آن به شمار می‌آیند این حقیقت که اساس بنیادین دین است عبارت است از «یکتا دانستن و باور به یگانگی خداوند که [همان] توحید اسلام است» به این معنا که آدمی باور کند خداوند بلند مرتبه ربّ همه چیز است و غیر او ربّ و خداوندگاری نیست [توحید ربوی]، سپس [به این باور گردن نهد و] سر تا پا تسلیم امر او شود و حق ربوبیتش را به جا آورد به این که قلبش جز برای او منقاد و خاضع نگردد [توحید الوهی]، عملش تنها برای او صورت پذیرد [توحید عبادی] این امر، ریشه تمام معارف و شرایع قرآن با همه تفصیل و گستردگی آنهاست.»^۱

مدار اصلی و هسته مرکزی رسالت همه انبیا نیز چیزی جز دعوت به توحید و التزام به لوازم آن نبوده است قرآن کریم در آیات متعدد با تعبیر واحد چنین خبر داد، که انبیاء علیهم‌السلام از جمله حضرت نوح، شعیب، صالح، هود با یک منطقی به تمام انسان‌ها گفته‌اند: ﴿...يَا قَوْمِ اُعْبُدُوا اللَّهَ...﴾ (نک: مومنون / ۳۲، اعراف / ۷۳ و ۸۵، هود / ۵۰ و ۶۱ و ۸۴) فرایند این معنا در عبارت ژرف و زیبایی امام علی علیه‌السلام چنین انعکاس یافته است: «خداوند انبیا را فرستاد تا پیمان فطرت توحیدی انسان را بگزارند و نعمت فراموش شده پروردگارش را یادآور شوند و با تبلیغ یگانه پرستی بر آنان احتجاج کنند و خردهای دفن شده [در زیر غبار کفر و خرافه] را [برای رؤیت آیات آفاقی

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

وانفسی خداوند] برانگیزند و آیات قدرت خداوند را به ایشان بنمایانند»^۱

بدینسان اصلاح واقعی امور انسان‌ها جز در سایه خداشناسی و خداگرایی معنا و مفهوم نمی‌یابد و الاً انبیا نسخه‌ای دیگر برای اصلاح و نجات انسان ارائه می‌کردند. امام خمینی در این زمینه می‌گویند:

آرمان اصلی وحی این بوده است که برای بشر معرفت ایجاد کند؛ معرفت به حقتعالی، در راس همه امور، این معناست ... جمیع کتاب الهی برگشت به مقصد واحد می‌کند و آن حقیقت توحید است که غایت همه نبوتات و نهایت مقاصد همه انبیای عظام علیهم‌السلام است.^۲

از همین روست که در قرآن، انسان موحد ناب که ظرف وجودیش رویشگاه کلمه طیبه است، به درختی تشبیه شده که سراسر وجودش از ریشه، ساقه و میوه‌ها، جلوه کلمه طیبه «لا اله الا الله» است^۳ به جای آن که کلمه توحید را بر جزیی از درخت مانند ریشه یا ساقه حمل کند. حاصل آن که گوهر تعالیم قرآن، توحید است و هرگز نمی‌توان آن را در مطالعات قرآنی و در فرایند تحول علوم انسانی نادیده گرفت یا کم رنگ دید.

نگاهی به آموزه‌های توحید در آینه عقل و فطرت: گفتیم: اساس تعالیم وحی «توحید» است. قرآن برای آن که انسان را در مسیر توحید شناسی هدایت کند به وی «توحید ذاتی» می‌آموزد تا آدمی، خدا را از تصور ذهنی و توهم

۱. نک: نهج البلاغه، خطبه اول، در این خطبه نیز امام می‌فرماید: گام نخست دین ورزی، توحید است.

۲. یاری، محمدتقی، اندیشه و آرای تفسیری امام خمینی، ص ۱۴.

۳. نک: سوره ابراهیم / ۲۴ و ۲۵.

خیالی خود پاک گرداند و از عمق جان این حقیقت را باور کند: ﴿... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...﴾ (شوری / ۱۱) «هیچ چیزی مثل و مانند خدا نیست» پس آن چه که در ذهن ما از خدا خطور می‌کند یا آن چه که در خارج ذهن، شبیه خدا پنداشته می‌شود جملگی پندار و سراب است.

توحید ربوبی: از دیدگاه عقل و وحی «رب العالمین» یکتاست؛ این همان آموزه فرازند «توحید ربوبی است. «رب» به معنای «مالک‌مدبر» است، مالکیت حقیقی که بنابه حکم عقل از ایجاد و خلقت پدید می‌آید و مدیریت حقیقی که حکایت از اوصاف کمالی از علم، قدرت، جود، رحمت، حکمت و ... حق تعالی دارد و از آن سرچشمه می‌گیرد.

هدایت انسان در قرآن به توحید ربوبی مبنی بر ادراک عقلی و شهود فطری است. از طریق ادراک عقلی با استدلال از توحید خالق به توحید ربوبی (و در پی آن به توحید الهی و عبادی) است به این معنا: نظام آفرینش بدون خالق نیست؛ چون به حکم عقل هیچ چیز بدون آفریننده پدید نمی‌آید و خودش نیز آفریننده خویش نیست، پس هر چیزی خالق دارد. قرآن می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾؛ (طور / ۳۵) «آیا آنان از هیچ پدید آمده‌اند یا خودشان خالق خویشند؟ [هر دو صورت باطل است، پس خالق دارند]» این خالق، یگانه است؛ چون در نظام هستی آثار خالق دیگری به چشم نمی‌خورد. باز به حکم عقل هر خالق، رب یعنی: «مالک مدبر» مخلوق خود است و چون خالق ما یکتاست پس مالک مدبر (یا همان رب) ما یکتاست و عکس آن چون هیچ کس جز حق تعالی، خالق به معنای واقعی آن نیست پس هیچ کس رب

یا شأنی از شئون ربوبیت نخواهد داشت. از طریق شهود فطری نیز توجه به شرایط اضطراری است که کم و بیش برای انسان پدید می‌آید و به سرشت توحیدی خود باز می‌گردد. انسان در آن شرایط تنها مالک مدبری که می‌تواند او را نجات دهد، خالصانه می‌خواند و در آن شرایط به این حقیقت پی می‌برد که هیچ ربی جز رب العالمین وجود ندارد و همو «اله» واقعی اوست.

بنابراین، باید همه چیز را وسیله‌ای برای اجرای اراده تنها مالک مدبر هستی - رب العالمین - دید نه آن که به آنها سِمَت ربوبی بخشید و به ارباب‌های موهومی گوناگون تن داد.

رب‌های موهومی متعدد نام‌های پوک و تهی‌اند؛ مانند سراب که چون نام آب بر آن بگذاریم نام آب، بر آب نما است که اسم بی‌مسمی خواهد بود: این معنا را قرآن کریم از زبان حضرت یوسف علیه السلام چنین بیان فرموده است:

﴿...أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ... ﴿۳۹-۴۰﴾ (یوسف / ۳۹-۴۰) «...آیا خدایان پراکنده شایسته پرستش‌اند یا خداوند یکتا که بر همه موجودات چیره است؟! شما به جای خدا جز نام‌هایی را که خود و پدران‌تان آنها را نامگذاری کرده‌اید و حقیقتی ندارد. نمی‌پرستید؛ خداوند، هیچ برهانی بر این‌ها فرو نفرستاده است».

بنا به دیدگاه قرآن، چه بسا انسان‌ها تشخیص ربّ و در پی آن درباره معبود واقعی خود، به خطا می‌روند و معبودهای زود گذر ساختگی - مانند بت، نفس، دنیا و ... - را به جای تنها رب و معبود واقعی خود نشانند، این امر، خطایی است که انسان‌ها بدون هیچ مدرک و دلیلی مرتکب می‌شوند و تنها عامل آن نیز

تقلید از نیاکان، خواسته‌های نفسانی و پیروی از ظن و گمان است - که گاهی بر اثر شرایط محیط، پررنگ و پر جاذبه می‌شود - اما هیچ دلیل عقلیبا وحی آسمانی آن را تایید نمی‌کند. به عبارت دیگر در فرهنگ وحی، اگر عقل از آفت تقلید پیرایه‌های نفسانی و پیروی از ظن و گمان نجات یابد همسو با وحی هیچ تردیدی در دریافت توحید و مراتب و لوازم آن نمی‌کند.

توحید الوهی: با معرفت و باور به توحید ربوبی می‌توان به توحید الوهی نائل شد؛ چون باز به حکم خرد هیچ چیزی إله یا سِمَتی از الوهیت (یعنی: شایستگی پرستش) ندارد جز آن که «رب» باشد و یا سهمی از ربوبیت داشته باشد و چون ربی غیر از خدا نیست، پس هیچ الهی جز «رب العالمین» نخواهیم داشت (همان گونه که گفتیم هیچ ربی جز خالق هستی وجود ندارد) توحید عبادی نیز از توجه به فرایند توحید ربوبی و الوهی قابل درک است؛ اگر نیک بنگریم خواهیم دید شأن مخلوق و مربوب، نسبت به خالق و رب چیزی جز فقر و نیاز نیست، توجه به این حد فاصل آدمی را در پیشگاه ربش به انقیاد و خضوع فرا می‌خواند و پرستش عملی را برای إله پدید می‌آورد. که همان توحید عبادی است.

نتیجه: همه تعالیم وحی در عرصه جهان‌بینی و شناخت‌ها، عقاید و گرایش‌ها، تکالیف و منش‌ها بر اصل بنیادین «توحید» - که همان معرفت و باور به یکتایی حق تعالی و گرایش به اوست - بنا شده‌اند به گونه‌ای که «توحید» به آنها مبنا و معنا می‌دهد. این حقیقتی است که باید در بهره‌مندی از قرآن در نظر گرفت.

فصل سوم: راهبردهای قرآنی در فرایند تحول علوم انسانی

بر پایه توحید

درآمد: شناخت و باور به توحید، اساس راهبردها در فرآیند تحول

گفتیم: تعالیم وحی نظام مند و برپایه توحید است و هرگز نمی‌توان برای بهره‌برداری از آنها، تجزیه‌نگر بود یا از اصل اساسی توحید غافل ماند. حکمت همه آموزش‌ها، تذکرها، موعظه‌ها، جدال‌ها و ... در قرآن برای تامین هدف از حکمت آفرینش انسان است که - در عالی‌ترین مرتبه - چیزی جز نائل شدن او به معرفت و باور به مقام یکتایی حقتعالی و بندگی او نیست؛ قرآن، هدف نزول خود را همین امر دانسته می‌فرماید ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (ابراهیم / ۵۲) «اینها - از معارف وحی - همه ابلاغی برای مردم است تا بدانند که خداوند معبودیگانه است و صاحبان خرد نیز متذکر گردند» در آیه ۵۳ سوره ذاریات نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ «من پریان و آدمیان را جز برای آن که مرا بپرستند نیافریدم».

تعالیم وحی برای بینش دهی و باورمندی انسان به خدا، همه عوامل و اسباب از درون و برون انسان را طراحی و ارائه نمود تا انسان در این نقشه جامع به «یکتایی حقتعالی در خالقیت، ربوبیت و الوهیت» نائل آید و در پی آن به آموزه فرازمند «شایستگی انحصاری پرستش خداوند» پی برد و نظریه ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ را با تمام وجود تجربه کرده و سر بر آستان او فرود آورد و از خشم او بپرهیزد. اینها آموزه‌هایی است که باید جایگاه خود را در علوم انسانی پیدا کند.

نتیجه: به هیچ روی نمی‌توان از اصل بنیادین «توحید» برای همسو شدن علوم انسانی با وحی غافل ماند، غفلت از این اصل به معنای وداع با حضورقرآن در فرآیند تحول علوم انسانی است. بدینسان باید دید چگونه می‌توان آموزه توحید - به ویژه توحید ربوبی، الوهی و عبادی - را در هر کدام از شاخه‌ها و آموزه‌های علوم انسانی (به سهم خود) به کار گرفت. این امر (به کارگیری توحید در آموزه‌ها و نظریه‌های علوم انسانی) اساس همه رسالت‌ها برای مأموریت حضور قرآن در متن علوم انسانی است.

یک: توحید، نقطه آغاز و فرجام در فرآیند علم بشری تا حکمت قرآنی تحول علوم انسانی را می‌توان در الگوی فرآیند علم تا حکمت طراحی و اجرا کرد. قرآن، کتاب حکیم است (یس/۲) و تعلیم حکمت را یکی از رسالت‌های پیامبر می‌داند (بقره/۱۲۹) گاهینیز این تعلیم را از زبان حکیمان مورد تایید خود مانند حضرت لقمان بیان می‌کند. آموزه‌های وحی از حکمت به عنوان یک هدیه الهی ارزشمند یاد کرده و حکیم را ستوده است (بقره/۲۶۹) هر چند درباره علم چنین نیست؛ بلکه برخی از عالمان را نکوهش می‌کند مانند عالمانی که به علم خود می‌بالند (غافر / ۸۳)، حقایق را کتمان می‌کنند

(بقره/۷۸)، علمشان تنها در ظاهر حیات دنیا خلاصه شده از امتداد حیات ابدی بی‌خبرند (نجم / ۲۸-۲۹)

اساس و آغاز بلکه فرجام همه حکمت‌ها «معرفت به توحید و گرایش و پرستش خدا با پالایش از شرک ورزی» است. همه حکمت‌های نظری و عملی بر این اصل قویم معقول، باز می‌گردد و «توحید» به آنها معنا و مبنا می‌دهد. بدینسان هر چه انسان در این امر گام بردارد و معرفتش بیش تر، باورش عمیق تر و از پیرایه شرک پیراسته گردد به همان مرتبه به دریافت حکمت نایل آمده است. به عبارت دیگر معیار اندازه‌گیری حکمت انسان حکیم به اندازه معرفت و باور او به توحید و تسلیم قلبی و عملی در برابر اوامر و نواهی - به طور کلی خواست - خداوند است. قرآن کریم در صدر حکمت‌هایی که حضرت لقمان آموزش می‌دهد چنین می‌فرماید: ﴿...يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان / ۱۳) «ای پسر، برای خدا شریکی قرار مده چرا که شرک، ستمی بزرگ است» پس هرگز نمی‌توان انسانی که دلش به پیرایه شرک آلوده و با این آلودگی به خداوند و به خویش ظلم کرده است حکیم نامید.

پس، رسالت ما به کارگیری اصل بنیادی توحید در علوم انسانی است تا این علوم با آموزه‌های قرآن همسو شود و حکیم تربیت کند. اکنون باید دید چگونه می‌توان علوم انسانی را به این سمت جهت داد. گام نخست برای جهت‌دهی تنبه و آموزش ارباب علوم انسانی است تا جایگاه انسان و دانایی او را به عنوان مربوب خدا بشناسند چون اگر به نوعی بر طبل استقلال بکوبند و از بندگی خدا سرپیچند مرتکب شرک ربوبی و عبادی می‌شوند و راه حکمت را بر خود می‌بندند. نشانه بارز این بیماری، نشان دادن خداوند در آن دور دست‌هاست

که دائم با کشف علمی جدید عقب نشینی می‌کند.

نتیجه: رسالت وحی در تحول علوم انسانی را می‌توان در الگوی «فرایند علم بشری تا حکمت قرآنی» طراحی و اجرا کرد. نقطه آغاز حرکت از مبدا علم به مقصد حکمت، درک و باور به حقیقت توحید و پالایش از شرک ورزی است. فرجام آن تعمیق توحید باوری و تطهیر از هر نوع شرک و لایه‌های پنهانی آن است. گام نخست برای اجرای این فرایند، تصحیح نگاه‌ها نسبت به علم و دانایی است، چون چه بسا علم و دانایی - هر چند ناخواسته - شریک خدا قلمداد شوند و انسان را دچار شرک ربوبی کنند و راه حکمت را مسدود نمایند.

دو: دانایی انسان، آیت توحید ربوبی

همه عرصه‌ها، عناصر و اجزای آفرینش زیرمجموعه ربوبیت حقتعالی است پس هر چیزی در عالم هستی بدون استثنا مربوط است و خداوند رب اوست؛ قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ أَعْيُرَ اللَّهُ أْبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ...﴾ (انعام / ۱۶۴) «بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم با این که او پروردگار همه چیز است» حقتعالی، رب یعنی «مالک مدبر» هر چیزی است^۱ که «شیء» بر آن اطلاق می‌شود، از جمله «انسان»، «علم و دانایی» او، «شیء» هستند پس، خداوند، رب آنهاست، یعنی خداوند آفریننده انسان وی را به گونه‌ای طراحی و آفریده که از علق (خون بسته) بی‌بها و منشا حقیر به مبدا متعالی علم و دانایی دست یابد و در حوزه‌های گوناگون از جمله علوم انسانی علم بیاموزد و از خویش و اطرافش آگاه گردد. قرآن می‌فرماید ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَّا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ

۱. در نخستین آیاتی که بر پیامبر خدا نازل شده این واقعیت آمده (نک: سوره علق / ۵-۱)

... ﴿نحل / ۷۸﴾ «و خداست که شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد [تا حقایق را درک کنید]» پس مالک و مدبر واقعی وجود انسان و علم او، بلکه معلم واقعی بشر فقط خداست.^۱ و علم آیتی بزرگ برای نمایاندن توحید ربوبی است. این آموزه اساسی‌ترین حقیقت را در تحلیل مقوله علم نمایان می‌سازد. نتیجه: نخستین گام برای ورود آموزه توحید - به عنوان اصل الاصول همه تعالیم وحی - در علوم انسانی، درک این حقیقت است: علم آیتی بزرگ برای نمایاندن توحید ربوبی است و معلم واقعی بشر فقط خداست.

سه: حضور مالک مدبر (رب) هستی در همه عرصه‌های آفرینش

مالک مدبر هستی (رب العالمین) غایب یا عاجز نیست او هم اکنون و هر لحظه نظام هستی را با اراده حکیمانه خود اداره می‌کند. پس - به طور نمونه - اگر بخواهد سفره همگان را از صفحه زمین برمی‌چیند و نسل دیگری را جایگزین می‌کند. این حقیقت در این آیه گوشزد شده است: ﴿وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ
إِنِّي أَنشَأْتُ لَكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْكُم لِقَابًا ذُوقُوا عَذَابَهَا كَالظَّالِمِينَ﴾ (انعام / ۱۳۳) «و پروردگار تو بی‌نیاز و دارای رحمت است و اگر بخواهد شما را از میان می‌برد [زیرا به شما نیازی ندارد] و پس از شما [به رحمت خود] آن چه بخواهد جایگزین می‌کند همان گونه که شما را [به رحمت خود] از نسل مردمی دیگر پدید آورد» و اگر بخواهد فروغ

۱. این حقیقت در آیه‌الکرسی، آیه ۲۵۵ سوره بقره بیان شده است برای توضیح بیشتر: ر.ک، جوادی آملی، تسنیم، تفسیر قرآن کریم، ج ۱۲، ص ۱۲۴.

چشم‌ها را می‌ستانند: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ...﴾ (یس/۶۶) و یا آنان را بر سر جایشان مسخ می‌کند و شکلشان را زشت می‌سازد آن سان که نتوانند از آن عبور کنند و یا به حالت نخست خویش باز گردند: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مَوْضِعًا وَلَا يَرْجِعُونَ﴾ (یس / ۶۷) پس اگر فرصت می‌دهد به دلیل رحمت و حکمت اوست که باید آنها را دریافت نه آن که غافل شده یا عاجز مانده است.

نتیجه: هرگز نباید آموزه‌ها و نظریه‌ها در علوم انسانی این پیام را مستقیم یا غیر مستقیم القا کند که رب العالمین (مالک مدبر هستی) ناشناخته و در دور دست‌هاست یا غافل و عاجز مانده است بلکه هم اکنون او حاضر و ناظر، بصیر و تواناست و هیچ مانع و رادعی در برابر اراده او نیست.

چهار: اداره نظام آفرینش با سنت‌ها و اسباب

خداوند رب العالمین، نظام آفرینش را بر اساس سنت‌ها و اسباب اداره می‌کند، این اسباب به اذن او کار سازند، قرآن می‌فرماید: ﴿... مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾ (بقره / ۲۵۵) «کیست آن که جز به اذن او نزد وی کار سازی کند» امام سجاده علیه السلام نیز در وصف خداوند می‌فرماید: «یا من ... تَسْبَبْتُ بِلَطْفِكَ الْأَسْبَابُ؛ ای خدایی که به لطف تو سببها کارسازند» انسان نیز جزو همین نظام و اسباب است و به اذن او کار ساز است. خداوند او را تشویق کرده اسباب و سنت‌ها را

بشناسد و زندگی خود را سامان دهد و این واقعیت را نیک بداند خدای سبب ساز، سبب سوز هم هست. به همین گونه نباید توهم کند می‌تواند پروردگار خود را پشت سر گذارد و از او سبقت گیرد. قرآن در این زمینه می‌فرماید:

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (واقعه / ۶۰ و ۶۱) «ماییم که مرگ را میان شما مقدر کردیم و ما مغلوب اسباب حیات نیستیم * مرگ را میان شما مقدر کردیم تا امثال شما را جایگزین شما سازیم و شما آدمیان را در آفرینش دیگری که از آن آگاهی ندارید درآوریم»

نتیجه: نباید هیچ نظریه و آموزه‌ای، اسباب و سنت‌های هستی را به جای مالک و مدبر آنها بنشانند و به تدریج سمت ربوبی و استقلالی به عناصر آفرینش بخشد و رقیب خدا کند و یا این پندار را القا کند که هر چه پدیده‌ها را بشناسیم و مهار کنیم خداوند، عقب نشینی می‌کند و بشر از او سبقت می‌گیرد؛ اینها خطای فاحش و مخالف با عقل و وحی است.

پنج: اساس مسئولیت‌های انسان در برابر پروردگار

انسان نباید از این حقیقت غافل بماند که سرانجام به پروردگار خود باز می‌گردد و پاسخ‌گوی رفتارها و پندارهای خود خواهد بود. این آموزه در دهها آیه قرآن بیان شده است. مانند این آیه که در پی آیات درباره احساس بی‌نیازی انسان آمده و می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ * إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ (علق / ۶ - ۸) «چنین نیست! همانا انسان سرکشی می‌کند چون که خود را از

پروردگارش بی نیاز بیند به یقین، بازگشت آدمیان [پس از مرگ] به سوی پروردگار توست.»

نتیجه: باید جهت گیری سر فصلها و محتوای دروس ناظر به این حقیقت باشد که انسان پیش از هر مسئولیتی در برابر خود و دیگران، مسئول همه باورها و کردارهای خود در پیشگاه پروردگار خویش است و هرگز نمی تواند این مسئولیت را نادیده یا حتی کم رنگ تلقی کند.

شش: انسان در معرض تهدید با کیفیهای زود هنگام

قرآن، دائم به بشر هشدار دهد، هرگز خود را در امنیت نبیند تا فارغ از این امر، دچار غفلت شده به آرزوهای خود مشغول باشد؛ از جمله قرآن می فرماید:

﴿أَأَمِنْتُمْ مِّنَ السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورٌ﴾ * أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنَ السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نُنزِلُ... *

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّا الْكَافِرُونَ إِنَّا فِي عُرُورٍ * أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فَيَعْتَوُونَ وَنُقُورٍ﴾ (ملک / ۲۱ - ۱۶) «آیا شما [که ربوبیت خدا را در جهان هستی انکار می کنید] از آن [فرشتگانی] که در آسمانند ایمنید که زمین را بشکافند و شما را در آن فرو برد، پس ناگاه زمین بلرزه درآید؟ آیا از آنان که در آسمانند، ایمنید که بر شما تند بادی بفرستند که سنگ بارانتان کنند؟ به زودی خواهید دانست که هشدار من چگونه است... بلکه کیست آن کس که [گفته می شود] اگر خدا رزقش را از شما باز دارد به شما روزی می دهد؟ [آنان خود می دانند که چنین کسی وجود ندارد] بلکه همچنان در سر

کشی و گریز از حق فرو رفته اند»

اگر حقتعالی چنین تدبیری را اجرا کند هیچ مانعی در برابر آن نخواهد بود تا خدا را درمانده کند و یا مخلوقات را از دسترس او بیرون برد. مضمون این حقیقت در این آیه آمده است: ﴿وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْدُوبًا وَاللَّهُ هُمُ الْوَلِيُّوَلَا تَصِيحُ﴾ (شوری / ۳۱) «هرگز شما نمی توانید خدا را در زمین درمانده کنید [و از دسترس او خارج شوید]؛ و شما جز خدا سرپرستی ندارید [که کارهایتان را تدبیر کند] و یآوری ندارید [که کمک کار شما باشد]»

نتیجه: نباید آموزه‌ها و نظریه‌ها آدمی را از کیفر زود هنگام خداوند غافل و به وی امنیت مطلق القا کند به گونه‌ای که انسان گمان برد هر چه در تسخیر هستی گام برمی‌دارد به هدف امنیت مطلق نزدیک می‌شود.

هفت: توکل، ضرورت اجتناب ناپذیر باور به توحید

هیچ کس از توکل بی‌نیاز نیست؛ چون توکل، دریافت و باور به حقیقتی است که انسان آن را به درستی با حکم عقل دریافته است به این که مربوب و مخلوق است پس همواره با ناتوانی و نادانی درآمیخته و بسیاری از اموری که برای نیل به هدف نیاز دارد در قدرت او نیست و یا نسبت به آنها نادان است و هر چه از امکانات و توانمندیهای علمی نیز در اختیار اوست، جملگی وسیله‌اند و سیمت دیگری ندارند.

این‌ها حقایقی است که رابطه توحید ربوبی با توکل را نشان می‌دهد. پس، اولاً: توکل تنها برای امور بزرگ و مبهم نیست. ثانیاً: در جایی که همه اسباب و شرایط در اختیار ماست از توکل بی‌نیاز نیستیم. ثالثاً: توکل به معنای دست کشیدن از کار و تلاش نیست. رابعاً: نتیجه منطقی توکل دستیابی قطعی به

هدفی که در نظر گرفته ایم، نیست.

نتیجه: نباید در آموزه‌ها و نظریه‌ها چنین القا کرد: توکل امری موهوم است و آدمی به تدریج با پیشرفت‌های خود از توکل بی‌نیاز می‌شود و یا مرز «توکل» از مرز «تسبیب» (استفاده از اسباب) و امور خرد از درشت جداست. (بدین معنا که هرگاه ابزارها، اسباب و عوامل کار فراهم یا کار خرد و کوچک است نیازی به توکل نیست. و هر جا که آنها فراهم نیست، انسان باید به خدا اعتماد و توکل کند.) این پندارها خطا و تفکیک در حوزه ربوبیت خداست. متوکل باید در همه کارها از جمله در تحصیل اسباب، به خدا توکل کند و بداند همه چیز در عالم هستی تنها سبب دارند که به اذن خدا موثرند و خدای سبب ساز، سبب سوز نیز هست و همواره نتیجه توکل دستیابی به هدف مورد نظر نخواهد بود.

هشت: تقدیر در روزی‌ها و تقصیر از انسان‌ها

همه امکانات و توانمندی‌ها مقدر شده و برای هر کس با برنامه قبلی، نازل می‌شود. البته شناخت، مدیریت امکانات و تلاش انسان نیز جزو همین برنامه است و در واقع رب العالمین چنین تقدیری را برای انسان رقم زده است، با این وصف اگر خداوند می‌خواست برای همه بندگان آنها را بسط و توسعه دهد، بندگان خدا به سرکشی در زمین می‌پرداختند، ولی از روزی آنان آن چه را بخواهد به اندازه معین فرو می‌فرستد؛ زیرا او به بندگان آگاه و بیناست:

﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾ (شوری / ۲۷) افزون بر آن، این سفره‌ای است که خداوند گسترانده و هر گاه بخواهد آن را برمی‌چیند: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمَا ذَاكِرٌ﴾ (شوری / ۲۹) «و از

نشانه‌های او در آفرینش آسمان‌ها و زمین و جنبندگانی است که در آن دو پراکنده ساخته است و او برگرد آوردنشان هرگاه بخواهد تواناست» بنابراین، اولاً؛ روزی هر کس - اعم از روزی‌های مادی و غیر مادی - مقدر است اگر انسان آن را تحصیل نکند، کوتاهی از اوست. ثانیاً؛ همه امکانات و توانمندی‌ها در عرصه‌های گوناگون علم و فن آوری و ... محدود و در اندازه‌ای است که ربّ العالمین تقدیر کرده است.

نتیجه: بشر باید برای توسعه امکانات، برنامه ریزی و تلاش کند و الاً مقصر است. اما باید این حقیقت را بداند آن چه از روزی‌ها دست نیافتنی است بسی بیش تر از امکاناتی است که ربّ العالمین مقدر کرده و در اختیار او نهاده است.

نه: آفرینش انسان در نیکوترین قوام (اعتدال و سلامت طبیعی)

رب العالمین یا همان مالک مدبّر آفرینش، انسان را نیکوترین قوام آفریده که به اقتضای طبیعی از اعتدال سلامت عقل، فطرت، عاطفه و اخلاق - به شرط سلامتی بدن - برخوردار باشد. پس انسان نیاز به تحصیل سلامتی ندارد؛ پایه سلامت در فرهنگ دین، سلامت عقل است. نشانه و شاخصه اصلی سلامت عقل ادراک موقعیت انسان به عنوان بنده خدا و التزام به لوازم آن و نیز معرفت و باور به امتداد حیات ابدی است. از نشانه‌های سلامت فطرت، بقای بر فطرت توحیدی خداگرایی، خدانشناسی و خداپرستی، میل به جاودانگی، زیبایی و حقیقت جویی با صیغه الهی است و از نشانه‌های سلامت عاطفه، تنظیم حبّ و بغض‌ها براساس آن چه که انسان برای خویش می‌پسندد برای دیگران می‌پسندد و هر چه را برای خود ناخوشایند می‌بیند برای دیگران نیز نمی‌پسندد، و از نشانه‌های سلامت اخلاق، پیدایش و تعمیق فضایل و پالایش ردائیل در ابعاد اخلاق بندگی، مانند: «اخلاص»، «شکر» و «توکل» و ... اخلاق فردی

مانند: «عزت نفس»، «تواضع»، «قناعت»، و ... و اجتماعی مانند: «اهتمام به امور مسلمین»، «اصلاح و سازش»، «صبر» و ... است.

حفظ، تعمیق و گسترش سلامت عقل، فطرت، عاطفه و اخلاق و بلکه سلامت جسم با اهرم «تقوالله» امکان پذیر است. البته انسان در فرایند طولانی سلامت از آفات و آسیب‌های آن در امان نیست؛ این‌ها خطرهای و کمین‌هاست که همواره سلامت آدمی را تهدید می‌کند و وی را از رسیدن به هدف آفرینش باز می‌دارد. ربّ العالمین چنین تدبیر کرده که آدمی از یک سو با دو حجت درونی (عقل) و برونی (وحی) به ابعاد گوناگون سلامتی - عقلی، فطری، اخلاقی، بدنی - راه یابد. و با همین دو منبع، آموزش‌ها و تذکرها لازم را در این باره دریافت کند و از سوی دیگر، دایم از عوامل تحریکی «تقوا» یاد می‌کند تا اراده انسان را برای حراست از سلامتی برانگیزد. چون انسان در فرایند سلامت ناگزیر باید از هر دو نیروی ادراکی (آموزشی) و تحریکی (انگیزشی) بهره برد.

نتیجه: ربّ العالمین انسان را در نیکوترین قوام آفریده است. بدینسان آدمی به اقتضای طبیعی از اعتدال و سلامت عقل، فطرت، عاطفه و اخلاق برخوردار است پس نیازی به تحصیل سلامتی در ابعاد یاد شده ندارد؛ تنها در این میان موانعی از درون - مانند: نفس اماره - و برون - مانند: شیطان، جاذبه دنیا، و به طور کلی محیط - وجود دارد که این سلامتی را به مخاطره می‌اندازد و آدمی را از خط اعتدال بیرون می‌برد. رسالت علوم انسانی در این زمینه اولاً: تعیین شاخصه‌ها و نشانه‌ها - با معیار وحی - برای کشف درجه سلامتی در هر کدام از ابعاد یاد شده است ثانیاً: پایدار ساختن و تعمیق سلامتی است. ثالثاً: ارائه راه کار برای پیشگیری از بروز آفات و - در صورت ابتلا - زدودن آنهاست که براساس اهرم تحریکی تقوا امکان پذیر است و در بندهای بعد اشاره خواهد شد.

ده: سرشت توحیدی، اساس هویت انسان

سرشت همه انسان‌ها توحیدی است: یعنی هر کس به «رب» خود به عنوان مالک مدبر همه شئون خویش آگاه است و به «إله» واقعی خود گرایش دارد.^۱ قرآن می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...﴾ (روم / ۳۰) «پس روی خود را به سوی این آیین [تسلیم خدا بودن] بگردان [و تنها به او چشم بدوز و بر این دین پایدار باش] دینی که فطرت خدا دادی به آن گرایش دارد. همان فطرتی که خداوند همه انسان‌ها را بر آن آفریده است و آفرینش خداوند دگرگونی دارد».

احادیثی متعدد درباره تفسیر این آیه از معصومان نقل شده است و در آنها «فطرة» به «توحید» معنا شده است از جمله می‌گویند: «فَطْرَهُمْ عَلِي التَّوْحِيدُ»^۲ «فَطْرَهُمْ عَلِيًا مَعْرِفَةً بِهِ»^۳ در نهج البلاغه نیز چنین آمده است «كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَانَّهَا الْفِطْرَةُ»^۴ و کلمه اخلاص [لا اله الا الله] فطرت (بشری) است».

پس همه انسان‌ها - بدون استثنا - سرشته به توحیدند. شاهد نیرومند و آشکار آن هم این است که چون آدمی در حال اضطرار قرار گیرد و هیچ راهی

۱. بنابراین، گویی ابعاد فطرت از میل به جاودانگی، حقیقت جویی، جمال خواهی و زیبا پسندی، پرستش و کمال جویی جلوه‌های همان فطرت خدایی آدمی است که حقیقت محض، جاودانه و با جمال و کمال مطلق است.

۲. ر.ک: کلینی، کافی: ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب «فطرة الخلق علی التوحید»

ص ۱۲ - ۱۳.

۳. همان، ح ۱، ۳ و ۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

برای نجات خود نبیند مالکِ مدبرِ واقعی خود را با تمام وجود می‌یابد و به او روی می‌آورد و خالصانه از او مدد می‌جوید؛ این حقیقت در آیات متعدد قرآنی بیان شده تا حجتی برای آدمیان باشد و بدانند نه تنها همگان ربّ و معبود واقعی خود را می‌شناسند بلکه به او گرایش دارند. از جمله در ادامه همین آیه فطرت می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ...﴾ (روم / ۳۳) «و آن گاه که مردم را زبانی رسد پروردگار خود را در حالی که به سوی او باز آمده‌اند، می‌خوانند» بدینسان، رب العالمین انسان را به گونه‌ای طراحی کرده و ساخته است که تنها و تنها با معرفت و گرایش به او به خود یابی رسد و بالعکس چون او را از سر عمد عناد از دست دهد به خود فراموشی و سقوط مبتلا گردد؛ این آموزه در برخی از آیات تصریح شده است از جمله در این آیه که با آهنگ هشدار می‌فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (حشر / ۱۹) «و مانند کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و خدا هم حقیقت خودشان را از یادشان برد [تا آن که ندانستند که کیستند و چه باید بکنند] اینان از مسیر بندگی خدا بیرون رفته اند» نشان این فاجعه، تغییر هویت و مسخ انسان است به گونه‌ای که هرگز در هیچ شرایطی به این فطرت رجوع نمی‌کند.

نتیجه: توحید، هویت انسان و هویت انسان به سرشت توحیدی اوست، پس هرگز نباید این هویت در اندیشه‌ها و نظریه‌های علوم انسانی نادیده گرفته شود و یا تضعیف گردد و یا با انحراف به ربّها و اله‌های پنداری سوق یابد بلکه باید در نظریه‌ها همسو با قرآن راه‌های شکوفایی و بازگشت به این فطرت در اولویت قرار می‌گیرد.

دلیل و نشانه ابدیت انسان، افزون بر دلیل عقل و آیات بسیار فراوان درباره تداوم حیات در عالم قیامت،^۱ امتداد ابعاد فطری آدمی از حس پرستش، حقیقت جویی، جمال خواهی، میل به کامیابی، کمال و جاودانگی است که هرگز متوقف نمی‌شود و وی را به ابدیت فرا می‌خواند. به همین روی هیچ دلیلی برای این امر که زندگی در این دنیا پایان می‌پذیرد در دستنیست. نتیجه: هر نظریه‌ای که هدفمندی حیات از جمله حیات انسان را با تردید مواجه یا انکار کند باطل است. باید همواره به حکم عقل و وحی هدفمندی حیات را با توجه به جاودانگی انسان در نظر آورد و براساس آن نیازهای ابدی آدمی را شناخت و تامین آنها را در اولویت قرار داد.

دوازده: انسان میزان و مقیاس

خالق هستی، انسان را به گونه‌ای آفریده که هر کس - همانند حس گرسنگی و سیری - بدون تعلیم که به وی آموزش دهند و تعلّم که از دیگران یاد گیرد در درون خود می‌داند چه کاری نزد عقل و فطرت او پسندیده است و باید انجام دهد و چه امری خروج از مرزهای عقل و فطرت است و باید فرو گذارد. قرآن می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس / ۷-۸) در حدیثی از صادقین علیهم‌السلام نیز درباره آیه مذکور چنین نقل شده است «خداوند انسان را به آن چه که باید انجام دهد یا فرو گذارد آگاه کرده است».^۲ به طور نمونه هر کسی خوردن

۱. از جمله آیات در آغاز سوره حج که به ۹ دلیل برای اثبات معاد بالغ می‌شود. ر.ک:

جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۴، ص ۱۶۸ - ۱۳۷.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵ ص ۴۹۸.

مال یتیم را فجور و خوردن مال خود را تقوا می‌بیند، و به همین رو انسان خودش «میزان» است. امام علی علیه السلام به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

«یا بُنَّی اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَأَكْرِهْ لَهُ مَا تُكْرَهُ لَهَا؛ پسر من! خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت بین خود و دیگران قرار بده پس آن چه را که برای خود دوست می‌داری، برای دیگران دوست دار و آن چه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران نیز مپسند...»^۱

نفس الهام گر که به انسان فجور، و تقوا الهام می‌کند تا اندازه‌ای رفق و رونق دارد پس اگر انسان نسخه‌های او را نادیده گرفت و از سر عمد و عناد بر فجور اصرار ورزید و از تقوا انصراف داد، این الهام‌ها بی‌رمق شده و به کلی خاموش می‌شود. این حقیقتی است که شرح آن را در راهبردهای بعدی ملاحظه می‌کنید.

نتیجه: نباید در آموزه‌های علوم انسانی از نفس الهام‌گری که خداوند در سازمان وجودی انسان‌ها نهاده و موجب شده خود انسان میزان برای تشخیص امور پسندیده و ناپسند باشد، غافل ماند. باید این امر مورد توجه و تاکید قرار گیرد و جنبه‌های «تذکاری» آن تقویت شود تا مبدا این دانش شهودی (غیر اکتسابی) درونی رو به افول رود.

سیزده: انسان و اراده برای انتخاب

انسان، موجودی انتخاب‌گر است؛ این انتخاب، نعمتی الهی است که ارزانی وی شده است. قرآن کریم با اشاره به آفرینش انسان، نخستین ویژگی

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

او را قدرت تشخیص و آزادی در انتخاب دانسته است تا آگاهانه راه و روش عقل و وحی یا نفس و شیطان را برگزیند و پی آمدهای آن از سعادت و شقاوت، کيفر و پاداش و ... را به عهده گیرد. این حقیقت که از روح تعالیم وحی نیز استفاده می‌شود و در برخی از آیات به آن تصریح شده است. مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان / ۳) «ما به انسان راه نمایانیدیم، خواه شاکر باشد و یا کفر ورزد» به همین روی قرآن به ریشه کن ساختن غرایز یا قطع روابط اجتماعی برای عزلت‌گزینی توصیه نمی‌کند. به تعبیر برخی از دانشمندان که می‌گویند:

«امتياز اصلی انسان در انتخاب آزادانه مسیر کمال است که تنها در میدان تضادها، کشمکش‌ها و نبردها و در سایه مجاهدات همه جانبه حاصل می‌شود. بنابراین، ریشه کن ساختن بعضی از امیال فطری یا قطع روابط اجتماعی و به گوشه عزلت خزیدن در حقیقت محدود کردن دایره اختیار و تنگ ساختن میدان نبرد و مسدود کردن بسیاری از راه‌های ترقی و تکامل است.»^۱

نتیجه: نباید انسان را مجبور به جبر تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و ... دید. و او را مجموعه عوامل محیطی - اعم از ژنتیکی، شرایط خانوادگی، اجتماعی تاریخی و ... - به حساب آورد هر چند این عوامل بر تصمیم‌گیری انسان مؤثرند اما هرگز او را فاقد اختیار نمی‌کنند. چه این که نباید هیچ آموزه‌ای به ریشه کن کردن برخی از غرایز و یا قطع روابط اجتماعی ترغیب کند. این نیز خلاف تدبیر حکیمانه پروردگار آدمی است که او را اجتماعی و با غرایز گوناگون آفریده است.

۱. ر.ک: مصباح یزدی، خودشناسی برای خودسازی، ص ۸۸.

چهارده: عالم هستی در تسخیر آدمی

خداوند به عنوان رب العالمین چنین تدبیر کرده که، هستی برای انسان مسخر و رام باشد و چنین فرمود: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّفِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (جاثیه / ۱۳) «و آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است همه را برای شما رام ساخت. این‌ها از جانب خداست. همانا در این امور برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه‌ها [یی بر یکتایی خدا و تدبیر او] است» و در این آیه فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ...﴾ (بقره / ۲۹) «اوست آن که، آن چه در زمین است برای شما آفرید» به همین رو، حقتعالی انسان را تشویق می‌کند تا عقل خدادادی خود را به کار گیرد و اسرار و سنت‌های آفرینش را بشناسد و در پی آن دست به اقدام زند و زمین و زمان را آباد کند. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا...﴾ (هود / ۶۱) «اوست که شما را از زمین پدید آورده و از شما خواسته در آن آبادانی کنید»

خداوند، انسان را به گونه‌ای طراحی کرد و ساخت که بتواند بر خود و محیطش آگاه گردد و آن را در سیطره قدرت خود درآورد. پس، باید همواره انسان خود را بدهکار بداند که چرا بیش تر تلاش نکرده و با کشف رازها و سنت‌های حقتعالی به آبادانی بیش تر نپرداخته است و چرا تاکنون همه زمین و آن چه در آن است را تسخیر و مهار نکرده است. با این اوصاف، خداوند، دایم به انسان آموزش و تذکر می‌دهد که مواظب آسیب‌ها و کاستی‌ها در

فرایند زندگی برای حفظ کرامت انسان و تداوم آبادانی زمین باشد. اینها خطرها و کمین‌هاست که همواره انسان را تهدید می‌کند و وی را از رسیدن به هدف آفرینش که بر پایه خردورزی است، باز می‌دارد.

نتیجه: باید دایم اراده حقتعالی را درباره تسخیر آسمان‌ها و زمین برای انسان یادآور شد و نیز این حقیقت را گوشزد کرد آن چه در زمین است برای او آفریده شده است و آنها را به حق به عنوان آیت خدا نشان داد تا همواره انسان خود را بدهکار بداند و در پی آن تلاش خود را برای آبادانی زمین و زمان دو چندان کند. باز باید به آدمی آموزش و تذکر داد تا بداند خود خدا نقشه این امر را در اختیار انسان قرار داده و وی را توانمند ساخته تا هر چه بیش تر عالم را بشناسد و آن را برای اهداف خود بکار گیرد.

پانزده: انعطاف‌پذیری انسان تا تغییر هویت

همواره امکان انعطاف و تغییر در باورها و خلق و خوی انسان هست؛ با این وصف اگر انسان تحت تاثیر شرایط درونی و برونی سرسختی نشان دهد و از سر عناد، دستورالعمل‌های عقل و وحی را بر خود ببندد و تن به حقایق ندهد، رفته رفته تنظیم عقربه الهام درونی او - که زشتی و زیبایی اعمال را به درستی تشخیص می‌دهد - مختل شده به جای تشخیص درست، کردار زشت خود را زیبا و نیکو می‌بیند؛ بلکه به آن فخر می‌فروشد؛ قرآن می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا...﴾ (فاطر / ۸)

«پس آیا کسی که کردار زشتش در نظرش آراسته شده و آن را نیکو می‌بیند [مانند کسی است که به راستی نیکوکار است]» چنین امری از اسارت عقل، انحطاط و تغییر هویت انسان خبر می‌دهد. در این صورت، چنین انسانی،

حیوانی انسان نمانست^۱ که بر دلش مهر خورده^۲ و امکان ایجاد انعطاف و تحول را از دست داده است. خطاب وحی به این موجود این است ﴿فَذَرُهُمْ يَخْضِعُونَ أَعْنَاقَهُمْ لَكُمُوعًا كَمَا يَمِيعُ الْبَعُوضُ...﴾ (زخرف/۸۳) «آنان را فرو گذار آنان در ناراستی‌ها فرو می‌روند و [در دنیا] به بازی و سرگرمی می‌پردازند» نشانه دیگر آنان دلبستگی مطلق به حیات دنیا^۳ و سرسپردگی محض در برابر نفس^۴ و فراموشی مطلق عالم آخرت است.^۵

نتیجه: انسان با محدودیت‌هایی مواجه است که به نوعی زنگ خطر برای وی محسوب می‌شود و نباید از آنها غافل بود. از جمله، آدمی در انعطاف پذیری برای درک حقایق و تسلیم در برابر آنها، محدودیت دارد. این تدبیری از ناحیه پروردگار اوست که اگر از سر عناد، تن به حقایق ندهد پس از طی مراحل هویتش تغییر می‌یابد و به کلی از هویت انسانی خود تهی می‌شود؛ در این صورت با آن که اختیار از او سلب نشده اما امکان تحول در بینش‌ها و گرایش‌های وی از دست رفته است.

شانزده: حیات دنیا تنها برای آزمون و تجهیز

حکمت مالک مدبر هستی در این مقطع از حیات دنیا چنین اقتضا کرده که افراد انسانی را با تفاوت‌های جسمی، هوشی و امکانات معیشتی بیازماید. پس هر کس هر چه در اختیار دارد و یا نسبت به هم‌نوعان خود از امکانات و توانمندی‌های بیش تری برخوردار شده، جملگی برای آزمون اوست بدون آن

۱. فرقان / ۴۴ و ص / ۱۲.

۲. بقره / ۷، جاثیه / ۳۳.

۳. اعراف / ۵۱.

۴. فرقان / ۴۲، جاثیه / ۲۳.

۵. سجده / ۱۴، اعراف / ۵۱.

که برای وی ارزش محسوب شود تا نتایج آزمون در عالم دیگر اعلان گردد. قرآن می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...﴾ (انعام / ۱۶۵) «و اوست که شما را در زمین جایگزین پیشینیان ساخت و برخی از شما را نسبت به برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آن چه عطایتان کرده است، بیازماید»

نتیجه: باید برای تحول در علوم انسانی، تلقی‌ها را از حیات دنیا براساس تعالیم قرآن تصحیح کنیم و حکمت پروردگار هستی را درباره حیات دنیا بشناسیم، حیات دنیا تنها برای «آزمون» و کشف جوهره و درجه افراد و نیز «تجهیز» برای برگرفتن توشه سفر ابدی است و هیچ شأن دیگری ندارد. پس نباید جهت‌گیری و هدف اصلی علوم انسانی تنها برای تامین نیازهای دنیوی و ایجاد علقه به این حیات از دنیا باشد.

هدف: سنت اعطا و امداد به دنیا طلبان و آخرت جویان

یکی از سنت‌های حقتعالی در این دنیا این است که هر کس با هر مسلک و مرامی که باشد - چه از دنیا طلبان یا از آخرت‌گرایان - چون توانمندی‌هایش را به کار گیرد برای نیل به دنیا تلاش کند اگر خداوند بخواهد در همین دنیا به او مدد می‌رساند تا به موفقیت نائل شود؛ - هر چند این موفقیت نیز به اندازه‌ای است که برای او مقرر شده است - ولی آن کس که برای آخرت تلاش کند قطعاً به آن می‌رسد. قرآن می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ... * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كُلًّا نُمِدُّ

هُؤُلَاءِ وَهُؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿۱۸﴾ (اسراء/۲۰ - ۱۸) «هر کس بهره زندگی دنیای زود گذر

را بخواهد [و از سرای آخرت چشم پوشد] در این دنیا به هر کس بخواهیم و هر اندازه که ما بخواهیم بی هیچ تأخیری عطا می‌کنیم ... و هر کس زندگی آخرت را بخواهد و برای آن تلاشی در خور کند و ایمان داشته باشد، اینان تلاششان سپاسگزاری شده و مورد پذیرش خدا قرار خواهد گرفت. هر دو گروه [دنیاطلبان و آخرت‌طلبان] را مدد می‌رسانیم و عطای پروردگارت از کسی باز داشته نمی‌شود.»

نتیجه: هرگز نباید در نظریه‌ها، ایمان را به جای دانش و تلاش و یا دانش و تلاش را به جای ایمان نهاد و یا توقع داشت همواره تلاش دنیاطلبان، نافرجام شود و شکست را تجربه کنند این خلاف تدبیر رب العالمین است؛ بلکه باید بینش‌ها و جهت‌گیری را اصلاح کرد به این معنا که ایمان و دانایی را با یکدیگر داشت و دانش و تلاش را برای تأمین زندگی ابدی آخرت جهت داد تا از نتایج آن از جمله حمایت‌های خداوند برای نیل به هدف ابدی بهره مند شد.

هجده: شیطان، دشمن حقیقی در فرایند کمال

انسان دشمنی قسم خورده، کینه توز و ماهر به نام شیطان دارد. این حقیقتی است که در ده‌ها آیه و روایات منعکس شده است و از اهتمام جدی وحی در این باره خبر می‌دهد. شیطان از نظر وحی موجودی مستقل و خود رأی نیست مخلوقی وابسته و محدود است و به دلیل حکمت وجودیش در یک شعاع مشخص فعالیت دارد. هدف اصلی شیطان چیزی جز «إغوا» یعنی به بی‌راهه بردن انسان همراه خسارت وی نیست. این دشمن قوا، تجهیزات، گرایش‌ها و عواطف انسان را در این دنیا می‌شناسد. ضعف‌ها و توانایی‌های انسان را محاسبه می‌کند و بر این اساس راه‌های ورود به حریم دل را پیش

بینی کرده متناسب با آنها مهارت‌ها و نیروهایش را به کار می‌گیرد. به طور نمونه کافی است انسان به آرزویی دل خوش کند یا به چیزی دل بسته باشد و یا ضعفی در باورها و لغزشی در رفتارهایش به چشم خورد و ... در این شرایط او دست به کار شده با مهارت تمام از آرزوها دام فریب، از دل‌بستگی‌ها بند کمین، و از ضعف باورها رخنه‌ای تاریک، و از لغزش در منش‌ها و رفتارها چالش عمیق می‌سازد تا انسان را سرگرم و تضعیف کند و در صورت امکان او را به عنوان سهم خود به اسارت درآورد. قرآن می‌فرماید: ﴿...وَقَالَ لَاتَّخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا﴾ (نساء / ۱۱۸)

«شیطان گفت: بی‌گمان از میان بندگانت سهمی معین [برای خود] برخوادم گرفت» این اسارت عین بیگانگی از خویش است و در پی آن تمام قوای انسان در اختیار شیطان قرار می‌گیرد. تصویر مهارت‌های شیطان و چگونگی کاربردشان را در بخش‌هایی از زبور آل محمد (صحیفه سجادیه) با تعبیر زیبای امام سجاد چنین می‌خوانیم:

«پروردگارا! اهریمن ناپاک در گوش ما سخن‌های فریبنده گوید و در چشم ما چشم اندازه‌های فریبنده به جلوه در آورد. اصرار بسیار ورزد که ما به وعده‌ها و نویدهایش اعتماد کنیم و به آن چه می‌گوید و انجام می‌دهد ایمان آوریم. پروردگارا! این اهریمن نابکار، دام‌های جوراجور و رنگارنگ در راه بگذارد؛ این اهریمن نابکار فکرهای ابلهانه غرور و خودبینی را در مغز ما فرو برد و مغرورمان بدارد، اغرا کند^۱ و اغوا کند و عشق طاعت و

۱. «اغرا» به معنای آزمند گردانیدن، تحریص کردن، دشمنی انداختن میان دو کس و ... است. (نک: راغب، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۷۳، ماده غ.ر.ا).

شرفِ عبادت تو را از چشم و دل‌مان بردارد و در عوض، لذت گناه را در کام مان صد چندان نماید و بدین ترتیب معصیت را شیرین و ساده و سبک جلوه دهد و عبادت را تلخ و ناگوار و منفور بنمایاند و بالاخره از جوار برکت و مرحمت تو دورمان سازد. اگر ما غفلت ورزیم او از ما غفلت نمی‌کند و اگر فراموشش کنیم او فراموشمان نمی‌کند. ما را از عقاب تو ایمنی می‌بخشد و از خشم و عقاب دیگران می‌ترساند. اگر به فحشا و فجور بیندیشیم تشویقمان کند و هر گاه که به کار شایسته اهتمام کنیم، وسوسه می‌کند تا گند شویم. شهوت‌ها و هوس‌ها را در برابرمان با زینت می‌آراید و شبهه‌ها را در برابر ما نصب می‌کند. اگر به ما وعده دهد دروغ می‌گوید، و اگر نوید و امید بخشد خلف وعده می‌کند و فریب می‌دهد»^۱.

نتیجه: شیطان یکی از اهرم‌های تحریکی انسان برای سقوط است. هرگز نمی‌توان در قاموس وحی شیطان را موهومی تلقی کرد یا او را همان نفس و امیال‌های درونی دانست و یا به وی به عنوان منبع استقلالی شرّ به موازات منبع استقلالی خیر و خوبی (خداوند) در کل نظام آفرینش نگریست. بلکه او موجودی حقیقی، بیرون از نفس، مربوط و مخلوق و تابع اراده رب العالمین است که در یک شعاع محدود فعالیت می‌کند. باز باید توجه داشت، همواره شیطان به عنوان دشمن ماهر، کینه توز و قسم خورده در کمین آدمی است پس نباید نظریه‌ها و آموزه‌های علوم انسانی به گونه‌ای طراحی و تدوین شوند که زمینه غفلت انسان را از اصل وجود و یا غفلت از تسویل و تزیین این دشمن فراهم آورند.

نورده: تقوا، نیروی باز دارنده در برابر آسیب‌ها

چه بسا، انسان‌ها که حقایقی از زشتی و زیبایی را با نیروی ادراکی خود درک

۱. بخشی از دعای ۲۵ صحیفه سجادیه.

می‌کنند اما به دلیل وسوسه‌های شیطانی و خواسته‌های نفسانی و ... از تسلیم در برابر آنها سرباز می‌زنند - چون نیروی بازدارنده آنان فعال نیست - تقوا، نیروی بازدارنده انسان در برابر این وسوسه‌ها و آسیب‌هاست؛ بنابراین، باید دید اولاً: تقوا به چه معناست و جایگاه آن در فرایند ابعاد سلامت انسان چیست ثانیاً: ربّ العالمین چه اهرم‌هایی برای فعال ساختن نیروی تقوا ارائه داده است.

«تقوا» در برابر فجور (که به معنای دریدن مرز و خروج از آن چه که نزد شرع یا عقل «معروف» است) به معنای بازدارندگی از «منکر» و حرم بانی «معروف» است. - همان گونه که گفتیم - همواره سلامت انسان در معرض تهدید و آسیب است. عامل آسیب ساز از درون، نفس اماره است که ماهیت طغیان‌گری دارد و چون رها شود عقل را به اسارت می‌گیرد و همه هستی آدمی را تباه می‌کند و عامل برونی، وسوسه‌های شیطان با استفاده از جاذبه‌های دنیا، محیط نامساعد خانوادگی، سیاسی و اجتماعی است که هر کدام به سهم خود به ابعاد سلامتی آسیب می‌زنند. به همین روی باید این حقیقت را باور کنیم که محیط درونی و برونی ما همواره ناامن است؛ چون عامل درونی نفس و برونی شیطان، همیشه و همه جا حضور دارند و ما را تهدید می‌کنند. پس هیچ کس در فرایند بقا و گسترش سلامت از اهرم بازدارنده «تقوا» در برابر عوامل و محیط آسیب ساز، بی‌نیاز نیست و وجود تقوای فعال هر جا و همه وقت در همه مراتب و ابعاد سلامت اجتناب ناپذیر است. همین تقواست که توشه سفر ابدی انسان را فراهم می‌آورد.

عوامل فعال ساز اهرم تقوا از یک سو، هوشیاری ما در درک شرایط خطر و تهدید، و از سوی دیگر دو عامل اصلی «انذار و تبشیر» (یا بیم و مژده) است. به نظر می‌رسد نیرومندترین ابعاد این دو عامل در کتاب خدا عبارتند از:

«شوق و مژده به پاداش بهشت»، «خوف از کیفر دوزخ»، «باور به نظارت و مراقبت حق تعالی»، «درک محضر خداوند به عنوان محبوب». جملگی این عوامل در «مدار توحیدگرایی» است و اهرم تقوا را مانند پدال ترمز فعال کرده، انسان را از عناصر آسیب‌ساز باز می‌دارد. از این جا می‌توان از یک سو به معنا و عمق اصطلاح «تقوا الله» (اضافه تقوا الله) پی برد و از سوی دیگر به حکمت فراوانی آیات قرآن در مورد عوامل تحریکی «تقوا» از بیم و مژده واقف شد. بنابراین، یکی از رسالت‌های علوم انسانی این آموزه است «تدبیری بیندیشیم تا غفلت‌ها را بزدا بیم و عوامل تحریکی تقوا را برپایه انداز و تبشیر (بیم مژده) در متن زندگی هر انسانی - به نوبه خود - نهادینه کنیم.» اگر این رسالت را می‌پذیریم باید در گام نخست «باور به معاد» را در زندگی انسان‌ها احیا کنیم. به نظر ما با انکار یا غفلت از معاد نمی‌توان دستورالعمل‌های سلامت در قرآن را به کار بست؛ هر چند بتوان به لحاظ تئوریک آنها را در بهترین شکل ارائه داد. این حقیقت با تأمل در اهرم‌های تحریکی تقوا کاملاً آشکار خواهد بود.

نتیجه: انسان در معرض آسیب‌های درونی و برونی است که سلامتی او را در بعد عقلی، فطری و اخلاقی به خطر می‌اندازد. «تقوا» در آموزه‌های وحی نقش بازدارندگی را در برابر آسیب‌ها ایفا می‌کند پس هیچ کس در فرایند سعادت و بقا و گسترش سلامت از این اهرم بی‌نیاز نیست.

آن چه اهمیت دارد عوامل فعال‌ساز اهرم تقوا با بیم و مژده است که عبارتند از: شوق پاداش، خوف کیفر، درک محضر خداوند به عنوان محبوب، باور به نظارت و مراقبت حق تعالی. بنابراین باید دید چگونه می‌توان در علوم انسانی اهرم تقوا را بر پایه انذار (بیم) و تبشیر (مژده) نهادینه کرد. این امر در گام نخست با احیای باور به معاد در زندگی انسان‌ها امکان‌پذیر است.

بیست: عالم آخرت، عالم بقاء، تعیین سرنوشت، حیات حقیقی و ابدی

این اوصاف برای عالم آخرت، حقایقی است که در آیات و روایات فراوان نقل شده و بر آن تاکید شده است یکی از راه‌های درک این حقایق مقایسه اوصاف جهان آخرت با سرای دنیاست در این مقایسه برخی از نقاط را همگون و برخی را ناهمگون می‌بینیم. و در پی آن به حقایق یاد شده پی خواهیم برد. نقاط همگون: هر چند پاره‌ای از اوصاف جهان آخرت با سرای دنیا شبیه و همگونند اما تفاوت‌های حقیقی بین آنها این شباهت را بسیار کم رنگ می‌کند. به طور نمونه در هر دو سرا «لذت و درد» «حزن و شادی» افسردگی و شادمانی» و «سربلندی و خواری» وجود دارد اما بروز این اوصاف در آن عالم «ابدی»، «حقیقی» و «خالص» است. برخلاف سرای دنیا که شادی، لذت، اندوه و ... آن موقت و زود گذرند. گاهی در ظاهر بروز می‌کند بدون آن که حقیقتاً در دل و جان حضور داشته یا پایدار بمانند، این مقوله‌ها در دنیا خالص نیستند و روز به روزند و همواره با یکدیگر در می‌آمیزند برخلاف سرای آخرت که هیچ ناخالصی در آنها نیست.

در هر دو سرا «سپیدی و سیاهی چهره‌ها»، «فقر و غنا»، «تمنا و آرزو» هست؛ اما سپیدی و سیاهی در دنیا وصف برای پوست است که سیاهی آن دلیل بر رسوایی و زشتی و سپیدی‌اش دلیل بر زیبایی و ارزش نیست برخلاف آن سرا که سیاهی صورت، حکایت از سیاهی سیرت می‌کند و دلیلی بر رسوایی و زشتی چهره درون دارد. قرآن می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ

ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾ (آل عمران/۱۰۶-۱۰۷) «در روزی که چهره‌هایی سفید و

چهره‌هایی سیاه شود. پس به کسانی که رو سیاه شده‌اند گفته می‌شود: آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس به سزای این که کفر می‌ورزیدید عذاب را به چشید. اما کسانی که سفید رویند، در رحمت خدایند و در آن جاودانه خواهند بود.»

فقر و غنای دنیا زود گذر، اعتباری و بیرون از حقیقت انسان است. غنای دنیا موجب غنای هویت ثروتمند و ناداری فقیر، عامل فقر انسانی او نیست. برخلاف عالم آخرت که فقر و غنایش ابدی است و با حقیقت شخص گره می‌خورد و رتبه انسانی او را نمایان می‌سازد. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَيَّ اللَّهُ غِنَا وَفَقْرُ أَنْ غَاةِ أَشْكَارِ مَيَّ شُودِ كِهْ اَعْمَالِ مَآ بِرِ خُدَا عَرَضَهْ شُودِ»^۱.

باز تمنا و آرزوها در دو سرا با تفاوت حقیقی رخ می‌نمایند؛ آرزوهای دنیا متنوع، موقت و محدودند و با مرگ پایان می‌پذیرند اما در عالم آخرت از تنوع آرزوها و پایان‌پذیری آنها خبری نیست. تنها یک آرزو برای ابد بر دل و جان باقی می‌ماند و بر زبان‌ها چنین جاری می‌شود: ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴾ (سجده / ۱۲) « خداوندا! ما با مشاهده حقیقت بینا شدیم و از سر طاعت، فرمان تو را شنیدیم پس ما را به دنیا بازگردان تا کار شایسته کنیم همانا ما اهل یقین شده ایم»

هر دو عالم با «علم و ادراک» همراهند با این تفاوت که انسان‌ها در عالم دنیا بسیاری از حقایق را از سر جهل یا عمد انکار می‌کنند. افزون بر آن در این عالم به دلیل محدودیت‌های زمانی و کمبود وسایل و شرایط، امکان دستیابی به دانش‌های گسترده برای انسان میسر نیست. برخلاف عالم آخرت که حقایقی برای انسان مکشوف می‌شود و امکان انکار آنها را ندارد. روایتی در این باره می‌گوید: «عَلِمُوا مَا كَان جَهْلُوا فِي الدُّنْيَا؛ آنان به آن چه که در دنیا جاهل بودند، آگاه می‌شوند».^۱ از میان حقایقی که آدمی در آن جهان به آنها آگاه می‌شود می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف) پی بردن به فلسفه آفرینش.

ب) افول تمام مظاهر شرک درونی (خود پرستی) و برونی (ثنوت و دگر پرستی) و ظهور توحید محض در تمام ابعاد آن.

ج) درک حقایق تمام وعده‌های خداوند رحمان که از زبان پیامبران به ما ابلاغ شده بود.

د) آگاهی درست و همه جانبه از تمام کارهایی که در زندگی انجام داده ایم یا پس از مرگ ما، مبتنی بر آن انجام گرفته است (و در پی آن اعتراف عاجزانه و صادقانه به تقصیرها).

ه) درک حقیقت دنیایی که پشت سر گذاشته ایم؛ به این که آن جا محل گذر و آزمون ما بوده و امکانات آن، تنها مواد آزمون به شمار می‌رفته است و بالاخره آگاهی‌های دیگری که مجال بحث آنها در این جا نیست.

بالاخره وصف درجات و برتری برای هر دو جهان قابل کشف است اما درجات و برتری‌ها در سرای آخرت در سطوحی بیان شده که قابل مقایسه با

۱. حویزی، نورالتقلین، ج ۳، ص ۹۶، ح ۹۷.

رتبه‌بندی زندگی دنیا نیست. قرآن کریم ابتدا این حقیقت را بازگو می‌کند: «هر کس دنیا را بخواهد اگر بخواهیم به او خواهیم داد ... و هر کس آخرت را بخواهد و برای دستیابی به آن تلاش کند و اهل ایمان باشد، تلاش او را ارج می‌نهمیم، بنابراین هر دو گروه دنیا طلبان و آخرت گرایان از عطای پروردگار بهره می‌برند و مانعی در این عطا نیست». پس از ارائه این حقیقت، چنین می‌فرماید: ﴿انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَآ اِجْرَۃُ اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَاكْبَرُ تَفْضِيْلًا﴾ (اسراء / ۲۱) «بزرگ‌تر از آنهایی که از آنها را برخی دیگر [در نعمت‌های مادی و معنوی دنیا] برتری داده‌ایم و البته آخرت از نظر درجات و برتری‌ها، بزرگ‌تر است».

درجات آخرت و رتبه‌های آن، برتر و بزرگ‌تر از درجات و رتبه‌های دنیا است. چرا که، آن سرا بسی گسترده‌تر از دنیا است؛ سرای دنیا، برخلاف سرای آخرت، جهان تزاحم‌هاست و زندگی در آن با محدودیت‌های بسیار مواجه است، درجه بندی عالم آخرت براساس فرزاندگی و عقل، و کردارها و نیز احوالات قلبی‌آز ایمان و اخلاص، تعیین می‌شود. یعنی: اموری که انسان، مالک واقعی آنها و همیشگی است. اما درجه بندی‌های دنیا، براساس امکانات و مالکیت‌های اعتباری و زود گذر است.

نقاط فارق: آنچه گفتیم برخی از نقاط همگون بین دنیا و آخرت بود که چون دقت کنیم شباهت بین آنها را بسیار ناچیز می‌بینیم. در این مقایسه به نقاط فارقی نیز برمی‌خوریم که کاملاً هر دو جهان را از یکدیگر جدا می‌سازد. از جمله: دنیا، سرای عمل، گذرگاه موقت و محل کشتن و آزمون است و جهان آخرت، سرای حساب، منزلگاه ابدی و محل برداشت و تعیین سرنوشت‌هاست (که با معدل‌گیری نهایی از معرفت‌ها، باورها و رفتارها تعیین

می‌شود). از جمله اوصاف بسیار با اهمیت جهان آخرت حسابرسیاست که در آیاتی فراوان از آن یاد شده است این حسابرسیکه با وحشت و هراس وصفناپذیر همراه است با حضور در صحنه‌های محشر برای تعیین سرنوشت‌ها خواهد بود. شرایط آن روز برای انسان در این حسابرسی کاملاً متفاوت با شرایط زندگی‌اش در این دنیاست.

باز جهان آخرت، جهان ابدیت و بقاست، هر چیز در آن سرا، جاودانه و زوال ناپذیر است.^۱ قرآن از قول مؤمن آل فرعون می‌فرماید: ﴿... إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾ (غافر / ۳۹) «همانا جز این نیست که این زندگی دنیا، متاع ناقابلی بیش نیست و همانا [زندگی واقعی] جهان آخرت است که خانه ثبات و پایداری است». اصل آفرینش ما انسان‌ها نیز، برای آن جهان ابدی و بقا بوده است.

امام علی علیه السلام به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌نویسد:

«إِنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا ... وَ إِنَّكَ ... فِي طَرِيقِ الْآخِرَةِ؛ أَغَاةٌ بَاشَ وَ بَدَانٌ؛ هَمَانَا تُو، نَه بَرَايَ دُنْيَا كَه بَرَايَ سَرَايِ آخِرَتِ أَفْرِيده شده‌ای وَ تُو در [این دنیا] مَسِيرِ رَسِيدِن بَه جِهَانِ آخِرَتِ مِي‌بَاشِي».^۲

حاصل آن که دنیا قرارگاه نیست، گذرگاه است و ما آدمیان بزودی از این گذرگاه به قرارگاه خواهیم رسید.

۱. آمدی، *غرر الحکم*، ج ۵، ص ۱۷، ح ۷۳۹۸.

۲. *نهج البلاغه*، نامه ۳۱.

نتیجه: به هیچ روی نمی‌توان حقیقتی به نام ابدیت انسان و وجود قطعی عالم دیگر برای او را در فرهنگ وحی، انکار و یا حتی کم رنگ دید. انسان در قاموس وحی، بنابه تدبیر حقتعالی، فرزند آخرت است، در آن جا به حقایقی نایل می‌گردد، سرنوشت او در آن عالم تعیین می‌شود، حیات واقعی‌اش در آن جا رقم می‌خورد و ... بنابراین، اولاً: یکی از رسالت‌های اصلی علوم انسانی، جهت‌گیری دانش‌ها به سمت امتداد حیات آدمی در عالم آخرت است. ثانیاً: کشف رابطه عالم بقا با این عالم دنیاست - که می‌تواند به صورت مقایسه‌ای صورت پذیرد - چون هرگز نمی‌توان این دو عالم را از یکدیگر گسیخته دید ثالثاً: توجه به آثار و نتایج اخروی مباحث و موضوعات در علوم انسانی است.

بسیست و یک: بروز کامیابی حقیقی، همه جانبه و ابدی در عالم آخرت به طور کلی هدف همه فعالیت‌های انسان، نیل به «سعادت‌مندی و کامیابی» است. میل به سعادت و کامیابی فطری است به گونه‌ای که هیچ کس از آن فارغ نیست. همه دوست دارند «سعادت‌مند» باشند و «نیک بخت و کامیاب» گردند. چون همه افراد خودشان را دوست دارند و به سرنوشت خویش علاقه‌مندند؛ گرایش به سعادت همانند میل به «پرستش» نیازی فطری است. اما همه انسان‌ها درباره پرستش درست نمی‌اندیشند و در تشخیص معبود به خطا می‌روند. آنان معبودهای زود گذر و ساختگی - مانند بت، نفس، دنیا و ... - را به جای تنها معبود واقعی - یعنی حقتعالی - می‌نشانند. سعادت هم به همین گونه است بسیاری درباره آن به خطا می‌روند و از سر جهل یا عناد از حقیقت معنای سعادت فاصله می‌گیرند.

حقتعالی، در آیات متعدد قرآن از کامیابی و سعادت‌مندی سخن گفته، برخی از انسان‌ها را با عنوان «سعید، فائز و مُفلح» یاد می‌کند «سعید» به معنای نیکبخت در برابر «شقی» به معنای «تیره بخت» و «فائز و مُفلح» به معنای

«کامیاب و رستگار» در برابر «خاسر» که ناکام و زیان دیده است. آیات و روایات در این زمینه فراوانند برخی از آنها عبارتند از: ﴿يَوْمَ يَأْتُ لَأ تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيئٌ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * ... وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ...﴾ (هود / ۱۰۸ -

۱۰۵) «آن روز [قیامت] که فرا رسد، هیچ کس جز کسی که خدا به او اذن دهد، لب به سخن نمی‌گشاید، پس برخی از مردم تیره بخت و بعضی نیک بخت‌اند ... و اما کسانی که نیک بخت‌اند در بهشت خواهند بود.»

در آیه دیگر فرمود: ﴿...فَمَنْ زُخِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ

الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ...﴾ (آل عمران / ۱۸۵) «پس هر کس از آتش دور

نگه داشته شود و او را به بهشت درآورند، کامیاب است»

در روایت امام علی علیه السلام نیز چنین می‌خوانیم:

«عند العَرَضِ عَلَيَّ اللهُ شُبْحَانَهُ
تَتَحَقَّقُ السَّعَادَةُ مِنَ الشَّقَاءِ؛ باعرضه بر
خدا، سعادت از شقاوت مشخص و محقق می‌گردد.»^۱

از این آیات و سایر آموزه‌های دینی در این زمینه استفاده می‌شود سعادت «همه جانبه» بدون کمبود در هیچ بعدی، «جاودانه» بدون خطر از دست رفتن و «حقیقتی» که ناب است و مشوب به خیالبافی نیست، تنها در عالم آخرت بروز می‌کند اگر فهرستی از نعمت‌های بهشت و شرایط روحی و جسمی بهشتیان را از کتاب خدا در نظر آوریم به این واقعیات اذعان و سعادت

۱. ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۴۷۸، ح ۸۵۷۵.

را در معنای کامل واقعی‌اش خواهیم دید.

نتیجه: در علوم انسانی نباید از خطا در شناخت مصداق نسبت به میل‌هایی که در سرشت انسان است. غافل ماند. مانند: میل به زیبایی، پرستش، جاودانگی، نیکبختی و ... این میل‌ها باید با معیار وحی جهت یابند و در تعیین مصداق، تصحیح گردند. به طور نمونه میل به کامیابی، چون همه افراد خودشان را دوست دارند در جست و جوی کامیابی‌اند اما در مصداق، خطا می‌کنند. در فرهنگ وحی، کامیابی ابدی، حقیقی و همه جانبه تنها در عالم دیگر بروز می‌کند و این جا - که مزرعه آخرت است - باید اسباب شرایط آن را فراهم کرد؛ این به دلیل تلقی واقعینانه وحی از عالم آخرت، از انسان و مقوله کامیابی اوست؛ بدینسان، جهت‌گیری اصلی علوم انسانی باید به این نوع از کامیابی معطوف باشد و به گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که آدمی در این دنیا آن را در حد خود تحصیل کند.

فهرست نتایج کاربردی از راهبردهای قرآن در تحول علوم انسانی

یک: اصلاح یا تحول در علوم انسانی بر پایه آموزه‌های وحیانی به معنای وداع با نظریه‌ها و آموزه‌های علوم انسانی نیست بلکه به معنای پاسخ در خواست عقل برای حضور تعالیم وحی در این حوزه است تا نظریه‌ها در این علوم را با معیار کتاب خدا و سنت معصومان - به عنوان شارحان وحی - ارزیابی کند و به نتایج آن در بعد ادراکی و تحریکی نایل شود. نتایج بعد ادراکی عبارتند از: الف: اگر نظریه موافق با قرآن بود بر آن تاکید کند و اطمینان بیش تر پدید آورد. ب: اگر پیرایه دارد اصلاح گردد. ج: در صورت نقصان آن را با تعالیم وحی کامل کند. د: اگر مخالف وحی بود ابطال گردد.

عقل، پس از کسب موافقت یا تکمیل و یا تصحیح ادراکات خود با تعالیم وحی، از اهرم‌های تحریکی وحی نیز - همانند اهرم خوف از کیفرها و شوق به پاداش‌ها - بهره می‌گیرد تا دانسته‌ها را جامه عمل پوشاند. دو: قرآن، کتاب راهنمون (هدایت) است، عقل را با نقش‌های گوناگون «تعلیمی»، «تذکاری» و «ارشادی» به حقایق رهنمون می‌کند تا احیا شود و رشد یابد. برای شفا و نورانیت قلب نیز رهنمون‌هایی ارائه می‌دهد تا از یک سو دریافت‌های شهودی نصیب انسان گردد و از سوی دیگر آماده برای تسلیم پذیری در برابر حقایق شود.

سه: قرآن قول فصل و میزان حق است، پس باید آموزه‌ها و نظریه‌های علوم انسانی را با آن سنجید تا اگر قرآن درباره آنها اظهار نظر کرده است، سره از ناسره، صحیح از باطل، کامل از ناقص و ... آنها تشخیص داده شود. چهار: قرآن، کتاب جاودانه و جهان شمول است، و هیچ گاه گرد کهنگی بر آن نمی‌نشیند. قرآن همه انسان‌ها را در پهنه زمین و گستره زمان مورد

خطاب قرار می‌دهد پس همواره نیاز علوم انسانی به این کتاب باقی است و ارباب علوم انسانی می‌توانند از تعالیم آن به سهم خود بهره‌برند.

پنج: باید در فرایند حضور قرآن در علوم انسانی به حقانیت این کتاب به عنوان «کلام وحیانی» اذعان داشت تا اطمینان برای صحت آموزه‌ها و تسلیم در برابر حقایق آن صورت پذیرد؛ تصدیق و باور به این حقیقت در گرو اثبات اعجاز (همانند ناپذیری) قرآن در مقام حدوث و سلامت آن از دستخوش تغییر و تبدیل (تحریف ناپذیری) در مقام بقاست. این دو امر با ادله متقن در جای خود به اثبات رسیده‌اند.

شش: همه تعالیم وحی در عرصه جهان بینی و شناختها، عقاید و گرایش‌ها، تکالیف و منش‌ها بر اصل بنیادین «توحید» - که همان معرفت و باور به یکتایی حق تعالی و گرایش به اوست - بنا شده‌اند به گونه‌ای که «توحید» به آنها مبنا و معنا می‌دهد. این حقیقتی است که باید در بهره‌مندی از قرآن در نظر گرفت.

هفت: رسالت وحی در تحول علوم انسانی را می‌توان در الگوی «فرایند علم بشری تا حکمت قرآنی» طراحی و اجرا کرد. نقطه آغاز حرکت از مبدا علم به مقصد حکمت، درک و باور به حقیقت توحید و پالایش از شرک ورزی است. فرجام آن تعمیق توحید باوری و تطهیر از هر نوع شرک و لایه‌های پنهانی آن است. گام نخست برای اجرای این فرایند، تصحیح نگاه‌ها نسبت به علم و دانایی است، چون چه بسا علم و دانایی - هر چند ناخواسته - شریک خدا قلمداد شوند و انسان را دچار شرک ربوبی کنند و راه حکمت را مسدود نمایند.

هشت: نخستین گام برای ورود آموزه توحید - به عنوان اصل الاصول همه تعالیم وحی - در علوم انسانی، درک این حقیقت است: علم آیتی بزرگ برای نمایاندن توحید ربوبی است و معلم واقعی بشر فقط خداست.

نه: هرگز نباید آموزه‌ها و نظریه‌ها در علوم انسانی این پیام را مستقیم یا غیر مستقیم القا کند که ربّ العالمین (مالک مدبر هستی) ناشناخته و در دور دست‌هاست یا غافل و عاجز مانده است بلکه هم اکنون او حاضر و ناظر، بصیر و تواناست و هیچ مانع و رادعی در برابر اراده او نیست.

ده: نباید هیچ نظریه و آموزه ای، اسباب و سنت‌های هستی را به جای مالک و مدبر آنها بستاند و به تدریج سبب ربوبی و استقلال به عناصر آفرینش بخشد و رقیب خدا کند و یا این پندار را القا کند که هر چه پدیده‌ها را بشناسیم و مهار کنیم خداوند، عقب نشینی می‌کند و بشر از او سبقت می‌گیرد؛ اینها خطای فاحش و مخالف عقل و وحی است.

یازده: جهت‌گیری سر فصل‌ها و محتوای دروس باید ناظر به این حقیقت باشد که انسان پیش از هر مسئولیتی در برابر خود و دیگران، مسئول همه باورها و کردارهای خود در پیشگاه پروردگار خویش است و هرگز نمی‌تواند این مسئولیت را نادیده یا حتی کم رنگ تلقی کند.

دوازده: نباید آموزه‌ها و نظریه‌ها آدمی را از کیفر زود هنگام خداوند غافل و به وی امنیت مطلق را القا کند به گونه‌ای که انسان گمان برد هر چه در تسخیر هستی گام برمی‌دارد به هدف امنیت مطلق نزدیک می‌شود.

سیزده: نباید در آموزه‌ها و نظریه‌ها چنین القا کرد: توکل امری موهوم است و آدمی به تدریج به پیشرفت‌های خود از توکل بی‌نیاز می‌شود یا مرز «توکل» از مرز «تسبب» (استفاده از اسباب) و امور خرد از درشت جداست. بدین معنا که هرگاه ابزارها، اسباب و عوامل کار فراهم یا کار خرد و کوچک است نیازی به توکل نیست. و هر جا که آنها فراهم نیست، انسان باید به خدا اعتماد و توکل کند. این پندار خطا و تفکیک در حوزه ربوبیت خداست. متوکل باید در همه کارها از جمله در تحصیل اسباب، به خدا توکل کند و بداند همه چیز در عالم هستی تنها سبب سببیت دارند که به اذن خدا مؤثرند و خدای سبب ساز،

سبب سوز نیز هست و همواره نتیجه توکل دستیابی به هدف مورد نظر نیست. چهارده: بشر باید برای توسعه امکانات برنامه ریزی و تلاش کند والا مقصر است. اما باید این حقیقت را بداند آن چه از روزی‌ها دست نیافتنی است بسی بیش تر از امکاناتی است که رب العالمین مقدر کرده در اختیار او باشد.

پانزده: رب العالمین انسان را در نیکوترین قوام آفریده است. بدینسان آدمی به اقتضای طبیعی از اعتدال و سلامت عقل، فطرت، عاطفه و اخلاق برخوردار است پس نیازی به تحصیل سلامتی در ابعاد یاد شده ندارد تنها در این جاموانعی از درون - مانند: نفس اماره - و بیرون - مانند: شیطان، جاذبه دنیا، و به طور کلی محیط - وجود دارد که این سلامتی را به مخاطره می‌اندازد و آدمی را از خط اعتدال بیرون می‌برد. رسالت علوم انسانی در این زمینه اولاً: تعیین شاخصه‌ها و نشانه‌ها - با معیار وحی - برای کشف درجه سلامتی در هر کدام از ابعاد یاد شده است ثانیاً: پایدار ساختن و تعمق سلامتی است. ثالثاً: ارائه راه کارها برای پیشگیری از بروز آفات و - در صورت ابتلا - زدودن آنهاست که براساس اهرم تحریکی تقوا امکان پذیر است و در بندهای بعد اشاره خواهد شد.

شانزده: توحید، هویت انسان و هویت انسان به سرشت توحیدی اوست، پس هرگز نباید این هویت در اندیشه‌ها و نظریه‌های علوم انسانی نادیده گرفته شود و یا تضعیف گردد و یا با انحراف به رب‌ها و اله‌های پنداری سوق یابد بلکه باید در نظریه‌ها همسو با قرآن راه‌های شکوفایی و بازگشت به این فطرت در اولویت قرار گیرد.

هفده: هر نظریه‌ای که هدف‌مندی حیات از جمله حیات انسان را با تردید مواجه یا انکار کند باطل است. باید همواره به حکم عقل و وحی هدف‌مندی حیات را با توجه به جاودانگی انسان در نظر آورد و براساس آن نیازهای ابدی

آدمی را شناخت و تامین آنها را در اولویت قرار داد.

هجده: نباید در آموزه‌های علوم انسانی از نفس الهام‌گری که خداوند در سازمان وجودی انسان‌ها نهاده و موجب شده خود انسان میزان برای تشخیص امور پسندیده و ناپسند باشد، غافل ماند. باید این امر مورد توجه و تاکید قرار گیرد و جنبه‌های «تذکاری» آن تقویت شود تا مبادا این دانش شهودی (غیر اکتسابی) درونی رو به افول رود.

نوزده: نباید انسان را مجبور به جبر تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و ... دید. و او را مجموعه عوامل محیطی - اعم از ژنتیکی، شرایط خانوادگی، اجتماعی تاریخی و ... - به حساب آورد هر چند این عوامل بر تصمیم‌گیری انسان مؤثرند اما هرگز او را فاقد اختیار نمی‌کنند. چه این که نباید هیچ آموزه‌ای به ریشه کن کردن برخی از غرایز و یا قطع روابط اجتماعی ترغیب کند این نیز خلاف تدبیر حکیمانه پروردگار آدمی است که او را اجتماعی با غرایز گوناگون آفریده است.

بیست: باید دایم اراده حقتعالی را درباره تسخیر آسمان‌ها و زمین برای انسان یادآور شد و نیز این حقیقت را گوشزد کرد هرچه در زمین است برای انسان آفریده شده است و آنها را به حق به عنوان آیت خدا نشان داد تا همواره انسان خود را بدهکار بداند و در پی آن تلاش خود را برای آبادانی زمین و زمان دو چندان کند باز باید به آدمی آموزش و تذکر داد تا بداند خود خداوند نقشه این امر را در اختیار انسان قرار داده و وی را توانمند ساخته تا هر چه بیش تر عالم را بشناسد و آن را برای اهداف خود به کار گیرد.

بیست و یک: انسان با محدودیت‌هایی مواجه است که به نوعی زنگ خطر برای وی محسوب می‌شود و نباید از آنها غافل بود از جمله، آدمی در انعطاف‌پذیری برای درک حقایق و تسلیم در برابر آنها، محدودیت دارد. این

تدبیری از ناحیه پروردگار اوست که اگر از سر عناد، تن به حقایق ندهد پس از طی مراحل هویتش تغییر می‌یابد و به کلی از هویت انسانی خود تهی می‌شود؛ در این صورت با آن که اختیار از او سلب نشده اما امکان تحول در بینش‌ها و گرایش‌های وی از دست رفته است.

بیست و دو: باید برای تحول در علوم انسانی تلقی‌ها را از حیات دنیا براساس تعالیم قرآن تصحیح کنیم و حکمت پروردگار هستی را درباره حیات دنیا بشناسیم، حیات دنیا تنها برای «آزمون» و کشف جوهره و درجه افراد و نیز «تجهیز» برای برگرفتن توشه سفر ابدی است و هیچ شأن دیگری ندارد. پس نباید جهت‌گیری و هدف اصلی علوم انسانی تنها برای تامین نیازهای دنیوی و ایجاد علقه به این حیات از دنیا باشد.

بیست و سه: هرگز نباید در نظریه‌ها، ایمان را به جای دانش و تلاش و یا دانش و تلاش را به جای ایمان نهاد و یا توقع داشت همواره تلاش دنیاطلبان، نافرجام شود و شکست را تجربه کنند این خلاف تدبیر رب العالمین است؛ بلکه باید بینش‌ها و جهت‌گیری را اصلاح کرد به این معنا که ایمان و دانایی را با یکدیگر داشت و دانش و تلاش را برای تامین زندگی ابدی آخرت جهت داد تا از نتایج آن از جمله حمایت‌های خداوند برای نیل به هدف ابدی بهره‌مند شد.

بیست و چهار: شیطان یکی از اهرم‌های تحریکی انسان برای سقوط است. هرگز نمی‌توان در قاموس وحی شیطان‌رأموهومی تلقی کرد یا او را همان نفس و امیال‌های درونی دانست و یا به وی به عنوان منبع استقلالی شرّ به موازات منبع استقلالی خیر و خوبی (خداوند) در کل نظام آفرینش نگریست. بلکه او موجودی حقیقی، بیرون از نفس، مربوب، مخلوق و تابع اراده رب العالمین است که در یک شعاع محدود فعالیت می‌کند. باز باید توجه داشت، همواره شیطان به عنوان دشمن ماهر، کینه توز و قسم خورده

در کمین آدمی است پس نباید نظریه‌ها و آموزه‌های علوم انسانی به گونه‌ای طراحی و تدوین شوند که زمینه غفلت انسان را از اصل وجود و یا غفلت از تسویل و تزیین این دشمن فراهم آورند.

بیست و پنج: انسان در معرض آسیب‌های درونی و برونی است که سلامتی او را در بعد عقلی، فطری و اخلاقی به خطر می‌اندازد. «تقوا» در آموزه‌های وحی نقش بازدارندگی را در برابر آسیب‌ها ایفا می‌کند پس هیچ کس در فرایند سعادت و بقا و گسترش سلامت از این اهرم بی‌نیاز نیست.

آن چه اهمیت دارد عوامل فعال ساز اهرم تقوا با بیم و مژده است که عبارتند از: شوق پاداش، خوف کیفر، درک محضر خداوند به عنوان محبوب، باور به نظارت و مراقبت حق تعالی. بنابراین باید دید چگونه می‌توان در علوم انسانی اهرم تقوا را بر پایه انذار (بیم) و تبشیر (مژده) نهادینه کرد. این امر در گام نخست با احیای باور به معاد در زندگی انسان‌ها امکان پذیر است.

بیست و شش: به هیچ روی نمی‌توان حقیقتی به نام ابدیت انسان و وجود قطعی عالم دیگر برای او را در فرهنگ وحی انکار و یا حتی کم رنگ دید. انسان در قاموس وحی، بنا به تدبیر حق تعالی، فرزند آخرت است، در آن جا به حقایق نایل می‌گردد، سرنوشت او را در آن عالم تعیین می‌شود، حیات واقعی‌اش در آن جا رقم می‌خورد و ... بنابراین، اولاً: یکی از رسالت‌های اصلی علوم انسانی، شناخت و جهت‌گیری دانش‌ها به سمت امتداد حیات آدمی در عالم آخرت است. ثانیاً: کشف رابطه عالم بقا با این عالم دنیا است - که می‌تواند به صورت مقایسه‌ای صورت پذیرد - چون هرگز نمی‌توان این دو عالم را از یکدیگر گسیخته دید ثالثاً: توجه به آثار و نتایج اُخروی مباحث و موضوعات در علوم انسانی است.

بیست و هفت: در علوم انسانی نباید از خطا در شناخت مصداق نسبت به میل‌هایی که در سرشت انسان است غافل ماند. مانند: میل به زیبایی،

پرستش، جاودانگی، نیکبختی و ... این میل‌ها باید با معیار وحی جهت یابند و در تعیین مصداق، تصحیح گردند. به طور نمونه میل به کامیابی، چون همه افراد خودشان را دوست دارند در جست و جوی کامیابی‌اند اما در مصداق، خطا می‌کنند. در فرهنگ وحی، کامیابی ابدی، حقیقی و همه جانبه تنها در عالم دیگر بروز می‌کند و اینجا - که مزرعه آخرت است - باید اسباب شرایط آن را فراهم کرد؛ این به دلیل تلقی واقع‌بینانه وحی از عالم آخرت، از انسان و مقوله کامیابی اوست؛ بدینسان، جهت‌گیری اصلی علوم انسانی باید به این نوع از کامیابی معطوف باشد و به گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که آدمی در این دنیا آن را در حد خود تحصیل کند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد رضا صفوی
۲. نهج البلاغه، شریف رضی، ضبط صبحی صالح، بیروت [بی تا]، ۱۳۸۷ ق
۳. صحیفه سجادیه به قلم جواد فاضل
۴. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و در الکلم، شرح: محمد خوانساری، تصحیح: ارموی، تهران مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ق.
۵. جوادى عاملى، عبدالله (آیة الله جوادى)، تسنیم تفسیر قرآن کریم، قم، نشر اسرا، ۱۳۸ ش.
۶. حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البیت. ۱۴۱۲ ق.
۷. دیاری، محمد تقی، اندیشه و آرای تفسیری امام خمینی، تهران، نشر عروج، ۱۳۸۸ ش.
۸. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: عدنان داوودی بیروت، الدار الشامیة ۱۴۱۶ ق.
۹. صدوق، محمد، کتاب الاعتقادات، تصحیح: عصام عبدالسید، [بی جا]، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی التفسیر القرآن، قم، منشورات جامعه المدرسین، [بی تا]
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، تحقیق: محلاتی و طباطبایی، بیروت، دارالمعرفة [بی تا]

۱۲. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر عیاشی (کتاب التفسیر)*، تصحیح: هاشم الرسول المحلاتی، طهران، المكتبة الاسلامیة، [بی تا].
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، تصحیح: علی اکبر الغفاری، طهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ق.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی (آیة الله مصباح یزدی)، *خودشناسی برای خودسازی*، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰ ش
۱۵. معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
۱۶. نجارزادگان، فتح الله، *تحریرناپذیری قرآن*، قم، نشر مشعر، ۱۳۸۸ ش.